



# Explanation of the Role of Power-knowledge in the Spatial Planning with Emphasis on Disciplinary Power and Bio-Power

Naser Nejati <sup>1</sup>, Mozaffar Sarrafi <sup>2,\*</sup> and Reza Najafzadeh <sup>3</sup>

<sup>1</sup> PhD candidate in Urban and Regional Planning, Department of Urban and Regional Planning and Design, Faculty of Architecture and Urban Planning, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

<sup>2</sup> Professor, Department of Urban and Regional Planning and Design, Faculty of Architecture and Urban Planning, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

<sup>3</sup> Assistant professor, Department of Political Thought and Science, Faculty of Economics and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

\* Corresponding Author, [sarrafi@sbu.ac.ir](mailto:sarrafi@sbu.ac.ir)

---

## ARTICLE INFO    ABSTRACT

---

### UPK, 2021

VOL. 5, Issue 2, PP, 133-151

Received: 29 Dec 2020

Accepted: 15 Mar 2021

Research article

**KEYWORDS:** Power-knowledge, Disciplinary power, Bio-power, Critical urban theory, Foucault discourse analysis

**Background:** In spite of existing several urban development plans in developing countries and the major use of instrumental rationality in the preparation of these plans, it can be seen that the problems of these cities, including informal settlements, dilapidated fabric and urban economy, have not been solved and got worse and worse. Therefore, instead of analyzing the process and implementation of urban development plans, the hidden aspect of urban theory, power, and the effect of that in the process of urban planning must be considered that usually is neglected by urban planners.

**Objectives:** The main purpose of this study is to explain the role of power-knowledge in the process of spatial planning by emphasis on disciplinary power and bio-power.

**Methodology:** The approach of this study is social constructionism and the research method is Foucault discourse analysis by accepting this hypothesis that capitalism is shifting from imperialism to empire. In addition, two aspect of Power-knowledge such as disciplinary power and bio-power are analyzed and then the role of power in the process of spatial planning from the point of view of critical urban theory is defined.

**Results:** From a power-knowledge perspective, Foucault's production of space is not merely derived from the laws and regulations and formal process of spatial planning, and several factors, including disciplinary knowledge and discourse, disciplinary institutions, permanent exceptions, and bio-power, are effective in spatial planning.

**Conclusion:** It is necessary that urban planners in addition to traditional urban planning approaches that they have learned in university, consider power-knowledge issue in the process of urban planning to be more efficient in the informal process of urban planning.

---

### Highlights:

Due to the interdependence and relationship between political economy and power with urban planning and on the other hand the limited history of research in this field, especially in Iran, this article addresses one of the fundamental issues in this field (the role of power-knowledge in the process of spatial planning) and tries to theorize this issue and analyses the neglected issue of power in the process of spatial planning.

---

---

### Cite this article:

Nejati, N., Sarrafi, M. & Najafzadeh, R. (2021). Explanation of the Role of Power-knowledge in the Spatial Planning with Emphasis on Disciplinary Power and Bio-Power. *Urban Planning Knowledge*, 5(2), 133-155. doi: 10.22124/upk.2021.18399.1597

## تبیین نقش قدرت-دانش در برنامه‌ریزی فضایی با تأکید بر قدرت انضباطی و زیست-قدرت

ناصر نجاتی<sup>۱</sup>، مظفر صرافی<sup>۲\*</sup> و رضا نجف‌زاده<sup>۳</sup>

۱. پژوهشگر دکتری برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

۲. استاد گروه برنامه‌ریزی و طراحی شهری و منطقه‌ای، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

۳. استادیار گروه علوم و اندیشه سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

\* نویسنده مسئول: [sarrafi@sbu.ac.ir](mailto:sarrafi@sbu.ac.ir)

اطلاعات مقاله	چکیده
<p><b>دانش شهرسازی، ۱۴۰۰</b> دوره ۵، شماره ۲، صفحات ۱۳۳-۱۵۱ تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۲۵ مقاله پژوهشی</p>	<p><b>بیان مسئله:</b> با وجود چند دهه سابقه‌ی تهیه طرح‌های توسعه شهری در کشورهای در حال توسعه و بهره‌مندی عمده از عقلانیت ابزاری در تهیه این طرح‌ها، مشاهده می‌شود که مسائل و مشکلات این شهرها از جمله سکونتگاه‌های غیررسمی، بافت فرسوده و اقتصاد شهرها نه تنها حل نشده است؛ بلکه روز به روز بر وسعت و شدت مشکلات آن‌ها افزوده می‌شود. بنابراین، به جای ردیابی ریشه این مسائل در نحوه‌ی تهیه و اجرای طرح‌ها، باید از دریچه‌های دیگر به آن نگریست و به جنبه پنهان و کمتر توجه شده نظریه برنامه‌ریزی، یعنی قلمروی قدرت و اعمال آن بر فرآیند برنامه‌ریزی فضایی پرداخت که عمدتاً توسط برنامه‌ریزان شهری نادیده گرفته شده است.</p> <p><b>هدف:</b> هدف اصلی این پژوهش تبیین نقش قدرت-دانش در برنامه‌ریزی فضایی با تأکید بر واکاوی دو مفهوم قدرت انضباطی و زیست-قدرت است.</p> <p><b>روش:</b> این پژوهش با اتکا به معرفت‌شناسی برساخت‌گرایی اجتماعی و روش پژوهش تحلیل گفتمان فوکویی با پیش‌فرض پذیرش گذار نظام سرمایه‌داری از امپریالیسم به امپراتوری، به واکاوی دو مقوله قدرت-دانش یعنی قدرت انضباطی و زیست-قدرت پرداخته است و سپس با واکاوی نقش برنامه‌ریزی فضایی، سعی در تبیین نقش قدرت-دانش در برنامه‌ریزی فضایی دارد.</p> <p><b>یافته‌ها:</b> از دیدگاه قدرت-دانش فوکویی تولید فضا صرفاً برآمده از قوانین و مقررات و نظام رسمی برنامه‌ریزی فضایی نمی‌باشد و عوامل متعددی از جمله دانش و گفتمان انضباطی، نهادهای انضباطی، وضعیت استثنایی دائمی و زیست-قدرت در برنامه‌ریزی فضایی مؤثر هستند.</p> <p><b>نتیجه‌گیری:</b> نتایج پژوهش بیانگر آن است که برنامه‌ریزان فضایی در کنار رهیافت‌های برنامه‌ریزی که به‌طور مرسوم در محیط آکادمیک آموخته‌اند، باید به مباحث قدرت-دانش نیز بپردازند، تا در کنار نظام رسمی برنامه‌ریزی فضایی در نظام غیررسمی نیز قابلیت کنش و اثربخشی بیشتری داشته باشند.</p>
<p><b>کلید واژه‌ها:</b> قدرت-دانش، قدرت انضباطی، زیست-قدرت، نظریه شهری انتقادی، تحلیل گفتمان فوکویی</p>	<p><b>نکات برجسته:</b> با توجه به وابستگی و درهم تنیدگی اقتصاد سیاسی و قدرت با برنامه‌ریزی فضایی و از طرف دیگر سابقه محدود پژوهشی در این مورد به‌ویژه در ایران، این مقاله با پرداختن به یکی از موضوعات بنیادی در این حوزه (نقش قدرت-دانش در برنامه‌ریزی فضایی)، می‌کوشد تا از زاویه‌های دیگر به طور نظری به این موضوع بپردازد و کاستی نادیده شدن نقش قدرت در فرآیند برنامه‌ریزی فضایی را جبران کند.</p>

## بیان مسئله

مرور پژوهش‌های برنامه‌ریزی شهری مرتبط با شهرهای جهان جنوب بیانگر آن است که بیش از دو سوم شهرها از طریق فعالیت‌های خودبه‌خودی و برنامه‌ریزی نشده شکل گرفته‌اند. همچنین ۸۵ درصد شهروندان جهان جنوب، زمین‌هایشان را به صورت غیرقانونی تصرف کرده‌اند. همانطور که میرآفتاب معتقد است، در فعالیت‌های بازار کار بسیاری از اقتصادهای جهان جنوب، اشتغال رسمی، صرفاً نقش کوچکی ایفا می‌کند. در کل جهان، اقتصاد غیررسمی در اشتغال غیرکشاورزی تا دهه ۱۹۹۰ در آفریقای شمالی ۴۳/۴ درصد، در آفریقای سیاه ۷۴/۸ درصد، در آمریکای لاتین ۵۶/۹ درصد و در آسیا ۶۳ درصد رشد داشته است. این اعداد نشان می‌دهد که تنها سهم محدودی از توسعه فضایی و اقتصادی در شهرهای جهان جنوب از طریق ساختارهای رسمی و برنامه‌ریزی حرفه‌ای رخ می‌دهد. چنین واقعیت‌هایی تعریف برنامه‌ریزی را گسترش داده است (میرآفتاب<sup>۱</sup>، ۲۰۰۹، ۴۲). نگرش متداول در ارتباط با وضعیت شهرنشینی در جهان جنوب این است که این فضاها به دلیل تبعیت نکردن از ضوابط و مقررات شهرداری و نبود نظارت دقیق بر این فضاها و یا وجود مشکلاتی در فرآیند تهیه و اجرای طرح‌ها شکل می‌گیرند و راهکارهای متعددی از گذشته تا کنون با عناوین و رهیافت‌های مختلف ارائه شده‌است. به عبارتی، آسیب‌سنجی‌های صورت گرفته در ارتباط با مؤثر نبودن طرح‌های توسعه شهری در شکل‌گیری فضاهای شهری، اغلب در چارچوب حفظ نظم وضع موجود و ارائه راهکارهای فن‌سالارانه رخ می‌دهد. از این رو، با وجود چند دهه سابقه تهیه طرح‌های توسعه شهری در کشورهای در حال توسعه و بهره‌مندی عمده از عقلانیت ابزاری در تهیه این طرح‌ها، شاهد آن هستیم که مسائل شهرها از جمله سکونتگاه‌های غیررسمی، بافت فرسوده و اقتصاد غیررسمی نه تنها حل نشده‌است؛ بلکه روز به روز بر وسعت و شدت آن افزوده می‌شود (اشتیاقی، ۱۳۹۹).

از دیدگاه نگارندگان این ضرورت وجود دارد که به جای ردیابی ریشه این مسئله در نحوه تهیه و اجرای طرح‌ها، از دریچه پدیده قدرت آنرا ردیابی کرد. برای درک بهتر جنبه پنهان برنامه‌ریزی، یعنی نقش قدرت در برنامه‌ریزی فضایی از دیدگاه فوکو، ابتدا باید به نقش و رسالت برنامه‌ریزی فضایی پرداخت. برنامه‌ریزی فضایی به عنوان انتظامی شامل نظریه‌ها، رهیافت‌ها و روش‌ها تعریف می‌شود که توسط بخش عمومی و خصوصی برای توزیع منابع، جمعیت و فعالیت‌ها جهت سازماندهی فضا به کار گرفته می‌شود. مقیاس برنامه‌ریزی فضایی می‌تواند از سطح کلان و ملی (که معمولاً در این سطح آمایش سرزمین نامیده می‌شود) تا مقیاس خرد و محلی باشد. در این پژوهش مقیاس خرد و شهری مد نظر است که معادل برنامه‌ریزی شهری است. واکاوی نظریه‌های برنامه‌ریزی بیانگر آن است که در آنها اغلب از مناسبات قدرت چشم‌پوشی شده است. در سال‌های اخیر نزد نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی، قدرت به پرسشی اجتناب‌ناپذیر تبدیل شده است. جان فریدمن در بررسی پیشرفت و تحول نظریه برنامه‌ریزی، تردید نظریه‌پردازان در خصوص قدرت را به عنوان یکی از مسائل حائز اهمیت نظریه‌پردازی برنامه‌ریزی شناسایی می‌کند و از نظریه‌پردازان می‌خواهد تا مناسبات قدرت را در چارچوب‌های مفهومی خود وارد کنند (فلویبر<sup>۲</sup>، ۲۰۰۲). قدرت را می‌توان از جنبه‌های مختلف سیاسی، نظامی و یا اقتصادی بررسی کرد. در این پژوهش قدرت از دیدگاه میشل فوکو مد نظر است. به زعم فوکو، در عصر حاضر قدرت نه از طریق زور بلکه از طریق دانش اعمال می‌شود و این پدیده را قدرت-دانش می‌نامد (فوکو، ۱۹۷۵، ۳۸۳). بنابراین، اگرچه قدرت دارای جنبه‌های مختلفی است، اما آنچه که به رشته و دانش برنامه‌ریزی شهری ارتباط پیدا می‌کند و برنامه‌ریز شهری امکان آگاهی یافتن و کنترل و تغییر آن را نسبت به سایر جنبه‌های قدرت دارد؛ جنبه قدرت-دانش است که در این پژوهش سعی بر تبیین نقش آن در برنامه‌ریزی فضایی است.

## مبانی نظری

در این بخش ابتدا به تشریح سطح کلان و وضعیت زمینه‌ای عصر حاضر، یعنی گذار سرمایه‌داری از امپریالیسم به امپراتوری پرداخته شده است. سپس جنبه‌های قدرت-دانش از دیدگاه فوکو یعنی قدرت انضباطی و زیست-قدرت و ارتباط آن‌ها با برنامه‌ریزی فضایی بررسی شده است. در نهایت پس از بررسی نظریه شهری انتقادی، نقش قدرت در نظریه‌های برنامه‌ریزی فضایی تشریح شده است.

<sup>1</sup> Miraftab

<sup>2</sup> Flyvbjerg

## گذار سرمایه‌داری از امپریالیسم<sup>۱</sup> به امپراتوری<sup>۲</sup>

نظام سرمایه‌داری در یک روند تکاملی پس از گذار از دوره‌های سرمایه‌داری تجاری در قرون ۱۶ و ۱۷ و سرمایه‌داری صنعتی در قرون ۱۸ و ۱۹، به چیزی در قرن ۲۰ رسید که سرمایه‌داری در دوران امپریالیسم نامیده می‌شود. نظام سرمایه‌داری تا پیش از این دوره مبتنی بر استعمار اقتصادی بود که در این دوران تبدیل به استثمار فرهنگی و اقتصادی شد. همچنین محدوده آن از مرزهای ملی فراتر رفته و براساس توافق‌ها و از طریق سازمان‌های بین‌المللی گستره جهانی پیدا کرد. یکی از روش‌های اعمال قدرت در این دوران بهره‌مندی از منطق مانویایی (منطق دوتایی) است که پدیده‌ها را به خود و دیگری تقسیم می‌کند. نمونه بارز آن را ادوارد سعید به این صورت بیان می‌کند که شرق به عنوان یک واقعیت محض از طبیعت نیست، بلکه شرق تقریباً یک اختراع اروپایی است؛ شرق‌شناسی سبکی از تفکر است که بر پایه تمایز هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی است که مابین «شرق» و (اغلب اوقات) غرب ساخته شده است و بیانگر بخش فرهنگی و حتی ایدئولوژیکی به عنوان نوعی از گفتمان است که نهادها، کلمات، آکادمی، دکترین‌ها، تصورات، و حتی بوروکراسی استعماری نیز از آن حمایت می‌کند. فرهنگ اروپایی قدرت و هویت خود را با به تصویر کشیدنش در مقابل شرق، به عنوان نوعی جانشین مطرح می‌کند (سعید<sup>۳</sup>، ۲۰۰۳، ۸۷-۸۹). همین پدیده را می‌توان در دوگانه‌های برنامه‌ریزی فضایی همچون مرکز-پیرامون، شمال شهر- جنوب شهر، مرکز شهر- حاشیه شهر و سکونتگاه‌های رسمی- سکونتگاه‌های غیررسمی مشاهده نمود.



شکل ۱. روند تکاملی نظام سرمایه‌داری

نظام سرمایه‌داری در قرن ۲۱ گسترده‌تر و پیچیده‌تر شده و به‌عنوان دوران «امپراتوری» یا «پسامپریالیسم<sup>۴</sup>» شناخته می‌شود. مفهوم‌پردازی امپراتوری را می‌توان به طور مشخص در کتاب «امپراتوری» آنتونیو نگری و مایکل هارت ردیابی کرد. این افراد نیز عمیقاً از آثار دو متفکر پساساختارگرا، میشل فوکو و ژیل دلوز تأثیر پذیرفته‌اند. مفهوم امپراتوری طی یک سنت اروپایی دراز مدت اولیه به ما رسیده است که حداقل پیشینه و تبارش به رم باستان باز می‌گردد. نیروهای محرک و مفصل‌بندی‌های نظم جدید حقوق فراملی، به شدت با ویژگی‌های جدید ترتیبات درونی عبور از مدرنیته به پسامدرنیته همخوانی دارد. نویسندگان با تفکیک میان امپریالیسم و امپراتوری معتقدند که جهانی‌شدن صرفاً مرحله نهایی تاریخی امپریالیسم و دولت‌های ملی نیست؛ بلکه با افول قدرت دولت-ملت‌ها و تغییر استراتژی سرمایه‌داری جهانی در حال گذار از امپریالیسم به امپراتوری هستیم. همانطور که نظریه‌پردازی همچون دیوید هاروی و فردریک جیمسن بیان می‌کنند پسامدرنیته مرحله جدید انباشت سرمایه و کالایی‌شدن است و مرحله جدید انباشت با شکل‌گیری صورت امروزی بازار جهانی توأم است (نگری و هارت، ۲۰۰۰). در این دوران علاوه بر استثمار فرهنگی و اقتصادی، فعالیت‌های اجتماعی هم ابژه استثمار و سلطه شده است و پرولتاریا دیگر صرفاً طبقه کارگر صنعتی نیستند، بلکه تمام کسانی را شامل می‌شود که به انقیاد سرمایه درآمده‌اند اعم از محرومین و ناراضیان (ناراضیان ممکن است متعلق به هر طبقه‌ای باشند که فرصت‌های لازم در اختیار آن‌ها نبوده است). مشروعیت امپراتوری مبتنی بر صنایع ارتباطی و زبان‌های خودمعتبرساز<sup>۵</sup> و

<sup>1</sup> Imperialism

<sup>2</sup> Empire

<sup>3</sup> Said

<sup>4</sup> Post-Imperialism

<sup>5</sup> Self-validation

همچنین اقدامات پلیسی<sup>۱</sup> و وضعیت استثنایی دائمی<sup>۲</sup> است. اعمال زور علاوه بر مداخله نظامی شامل مداخله اخلاقی (رسانه خبری، سازمان‌های به ظاهر مذهبی و سمن‌ها) و مداخله حقوقی (مجرمانه عنوان کردن برخی فعالیت‌ها) می‌شود. امپراتوری کانون سیاسی یا محدوده سرزمینی ندارد و برخلاف دوران امپریالیسم که مبتنی بر حاکمیت<sup>۳</sup> دولت-ملت‌ها بود، دستگاه فرمانروایی غیرمتمرکز و غیرسرزمینی دارد. بازار جهانی نیز که در گذشته مبتنی بر تولید انبوه و یکسان کردن سلیقه‌ها بود، حال مبتنی بر تفاوت و چندگانگی است و نشان از مرحله جدید انباشت سرمایه و کالایی‌شدن دارد. در دوران امپراتوری عمل رادیکال پسامدرن غیردیالکتیکی و براساس اندیشه تکثر<sup>۴</sup> و چندگانگی<sup>۵</sup> و تخریب نظم و دوگانه‌انگاری‌های حاکمیت مدرن و مبتنی بر اتحاد ارزش‌ها و صداها، حاشیه‌نشینان، استثمارشدگان و سرکوب‌شدگان است. در این دوران قدرت از طریق گفتمان‌ها و ساختارهای متعدد خودمشروع‌ساز اعمال می‌شود و شاهد ترکیبی از شبکه‌های قدرت خرد هستیم (نگری و هارت، ۲۰۰۰). اگرچه فوکو گفتمان را همچون وسیله یا رسانه‌ای می‌داند که مؤلف قدرت است، خاطر نشان می‌کند که این گفتمان در عین حال یک مانع، سد، نقطه‌ی مقاومت و آغازگاهی برای یک استراتژی تقابلی هم هست. بنابراین، گفتمان همانطور که تقویت‌کننده قدرت است، تضعیف‌کننده و آشکارکننده آن نیز هست، بطوری که آن را متزلزل می‌کند و امکان ایستادن در برابرش را میسر می‌سازد (فلویر و ریچاردسون، ۲۰۰۲).

### قدرت- دانش

همانطور که تاریخ نشان می‌دهد، روابط قدرت قبل از سرمایه‌داری وجود داشته‌اند. شهرها با روابط مختلف مبتنی بر قدرت ساخته شدند، پیش از آن که بازار سرمایه‌داری و تولید سرمایه‌داری جای آن‌ها را بگیرد (برنر، مارکوزه و مایر<sup>۶</sup>، ۲۰۱۱، ۳۳۰). در انگاره «مارکسیستی عمومی قدرت» چیزی را می‌بینیم که می‌توان آن را «کارکردمندی اقتصادی<sup>۸</sup>» قدرت نامید. در این انگاره، نقش قدرت اساساً تداوم روابط تولید و بازتولید سلطه طبقاتی‌ای است که با توسعه نیروهای تولید و شیوه‌های تصاحب آن‌ها امکان‌پذیر شده‌است. در این مورد، قدرت سیاسی علت وجودی تاریخی خود را در اقتصاد می‌یابد. برای تحلیل قدرت، دو شاکله داریم: شاکله قرارداد-سیستم که به عبارتی شاکله حقوقی است؛ در این نظریه، قدرت با قرارداد که ماتریس قدرت سیاسی است، حاکمیت را تأسیس می‌کند. و قدرتی که این چنین تأسیس شده است، با نقض حدود قرارداد، خطر تبدیل شدن آن به ستم وجود دارد. ستم، حد یا به عبارتی نقض حد قدرت-قرارداد است. این نظریه‌ای قدیمی و متعلق به فلاسفه سده هفده، براساس قدرت به منزله یک حق اساسی واگذارشده، مفصل‌بندی گردیده است. شاکله دوم شاکله جنگ-سرکوب یا سلطه-سرکوب است، که در آن برخلاف شاکله قبلی، شقوق تضاد را نه امر مشروع و امر نامشروع، بلکه مبارزه و تسلیم و تقابل نیروها تشکیل می‌دهد (فوکو، ۱۹۷۶، ۵۲-۵۶). روابط قدرت در شهر از نوع دوم یعنی شاکله جنگ-سرکوب است، بنابراین، لازم است با مفهوم قدرت از این دیدگاه بیشتر آشنا شویم.

همانطور که فوکو بیان می‌کند قدرت شکلی از زور<sup>۹</sup> نیست. قدرت چیزی جز رابطه نیست و آن را می‌توان و باید تنها با نگاه به میان‌کنش<sup>۱۰</sup> عناصر این رابطه مطالعه کرد. قدرت چیزی داده شده، مبادله شده یا بازگشت داده شده نیست، بلکه چیزی است که اعمال شده است و تنها در کنش وجود دارد. قدرت را پدیده‌ای مربوط به سلطه انبوه یا همگون نپندارید؛ سلطه فردی بر افراد دیگر، گروهی بر گروه‌های دیگر یا طبقه‌ای بر طبقات دیگر. قدرت چیزی نیست که بین کسانی که به طور انحصاری آن را در اختیار دارند و از آن برخوردارند و کسانی که آن را ندارند و تابعش هستند، تقسیم شده باشد. باید قدرت را تنها به منزله بخشی از یک زنجیره‌ای که عمل می‌کند، تحلیل کنیم. فوکو معتقد است که «قدرت هرگز به این‌جا یا آن‌جا محدود نمی‌شود؛ هرگز در دستان عده‌ای نیست و هرگز مانند ثروت یا کالا تصاحب نمی‌شود. قدرت عمل می‌کند. قدرت از طریق شبکه‌ها اعمال می‌شود و افراد صرفاً در این شبکه‌ها به گردش در نمی‌آیند. آن‌ها هم در موضع اطاعت از قدرت‌اند و هم در موضع اعمال آن. افراد هرگز اهداف ساکن یا بی

<sup>1</sup> Police action

<sup>2</sup> State of permanent exception

<sup>3</sup> Sovereignty

<sup>4</sup> Plurality

<sup>5</sup> Multiplicity

<sup>6</sup> Richardson

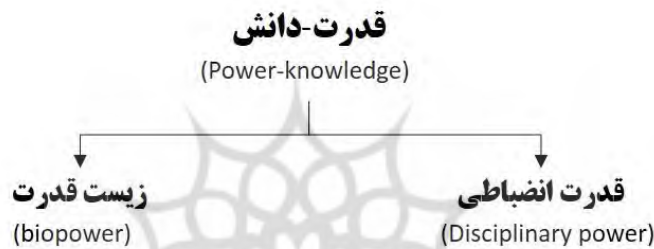
<sup>7</sup> Brenner, Marcuse & Mayer

<sup>8</sup> Economic functionality

<sup>9</sup> Might

<sup>10</sup> Interplay

خاصیت قدرت نیستند؛ بلکه همواره تقویت‌کننده‌های آن‌اند» (فوکو، ۱۹۷۶، ۵۳-۷۰). قدرت دانش را تولید می‌کند. باید پذیرفت که قدرت و دانش مستقیماً بر یکدیگر دلالت دارند؛ باید پذیرفت که نه مناسبات قدرتی بدون ایجاد حوزه‌ای از دانش همبسته با آن وجود دارد و نه دانشی که مستلزم مناسبات قدرت نباشد و در عین حال، مناسبات قدرت را پدید نیاورد. قدرت-دانش یعنی اعمال قدرت نه از طریق زور بلکه از طریق دانش (فوکو، ۱۹۷۵، ۳۸۳). در کارهای عملی از یک سو، دانش آنقدر با اهمیت است که مردم در موقعیت‌های قدرتمند سرکوب دانش را با ارزش می‌دانستند. در سوی دیگر، مثال‌هایی از دانش وجود دارد که آنقدر ضعیف بوده است که این سرکوب با موفقیت همراه بوده است. دانشی وجود دارد که توسط قدرت به حاشیه رفته است و قدرت دانشی را خلق کرده است که به بهترین شکل به اهداف قدرت کمک می‌کند (فلویبر، ۲۰۰۲، ۳۵۶). فوکو در کارهایش بر «فصل‌مندی ذاتی قدرت-دانش» پافشاری می‌کند. فوکو در طول همه آثارش بر این امر تأکید دارد: پیوند میان فضا، دانش و قدرت (سوجا، ۱۹۹۳، ۲۴۴-۲۴۵). فضا در هر شکلی از زندگی اجتماعی بنیادین است؛ فضا در عمل قدرت امری بنیادین است (فوکو، ۱۹۹۳، ۲۱۶). با بررسی آثار فوکو می‌توان دو نوع قدرت-دانش یعنی قدرت انضباطی و زیست-قدرت را شناسایی کرد (شکل ۲). این دو نوع از یکدیگر جدا نیستند بلکه در ادامه همدیگر هستند و همان‌طور که فوکو بیان می‌کند زیست-قدرت، قدرت انضباطی را حذف نمی‌کند بلکه با آن چفت و ادغام می‌شود. از این رو در ادامه به بررسی قدرت انضباطی و سپس زیست-قدرت می‌پردازیم.



شکل ۲. مولفه‌های قدرت دانش

### قدرت انضباطی<sup>۱</sup>

از سده هفدهم و هجدهم نظام نوینی از قدرت پدیدار شد که با نظریه حقوقی-سیاسی حاکمیت (که برای تحلیل قدرت باید از شر آن خلاص شویم) تفاوت دارد (فوکو، ۱۹۷۶، ۷۸). این نوع از قدرت با حداقل هزینه و حداکثر کارایی که دیگر براساس حاکمیت قابل بازنویسی نبود، یکی از ابداعات بزرگ جامعه بورژوازی است. وقتی بر اثر تقسیم کار لازم بود مردمی باشند که بتوانند این یا آن کار را انجام دهند، وقتی این ترس وجود داشت که جنبش‌های مقاومت مردمی، سکون یا شورش ممکن است کل نظام سرمایه داری در حال تولد را واژگون سازد، هر فرد می‌بایست تحت نظارت دقیق و ملموس قرار می‌گرفت. بنابراین این بورژوازی «سرمایه دار» قرن ۱۹ نبود که روابط سلطه را ابداع و تحمیل کرد. بورژوازی «سرمایه‌دار» این روابط را از مکانیزم‌های انضباطی قرون ۱۷ و ۱۸ به ارث برد و صرفاً می‌بایست با تقویت برخی و تضعیف برخی دیگر، آن‌ها را جرح و تعدیل می‌کرد و به کار می‌بست. از این رو، همه این روابط قدرت از سرچشمه‌ای واحد سرزیر نمی‌شوند؛ آن‌ها نتیجه کلی کلاف روابط قدرتی‌اند که تسلط یک طبقه یا گروه بر طبقه یا گروهی دیگر را امکان پذیر می‌سازد (فوکو، ۱۹۷۶، ۳۶۲). قدرت انضباطی به جای اعمال بر زمین و تولیدات و استخراج کالا و ثروت بر بدن و افعال آن‌ها و استخراج زمین و کار از بدن تمرکز دارد. این نوع از قدرت به جای بهره‌کشی به زور با وجود فیزیکی یک حاکم به دنبال تنظیم رابطه بدن-ابزار یا بدن-ماشین و یا به عبارت دیگر به دنبال تنظیم رابطه اجباری با دستگاه تولید از طریق وجود شبکه تنگاتنگی از اجبارهای مادی است. این نوع از قدرت نه به دنبال تلکه کردن، بلکه به دنبال تربیت کردن برای تلکه کردن بیشتر است (فوکو، ۱۹۷۵، ۱۹۲). لازمه اعمال این نوع از قدرت آن است که دانش، نهادها و فضا به انضباط در بیاید. از این رو، در ادامه به بررسی مختصر دانش انضباطی، نهادهای انضباطی و فضاهای انضباطی پرداخته شده است.

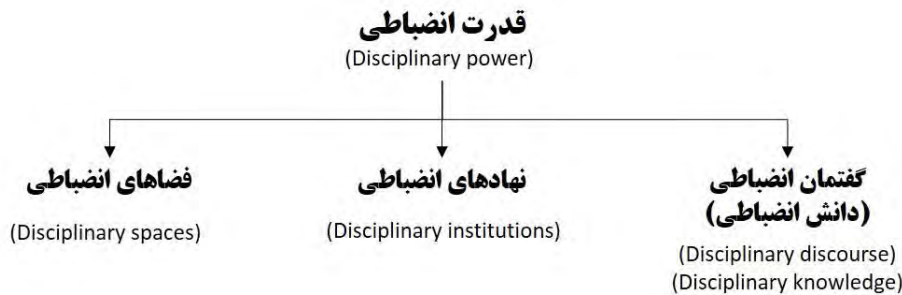
قرن ۱۸ قمری بود که در آن دانش‌ها تحت انضباط درآمدند یا به عبارتی، سازمان درونی هر دانش به رشته‌ای تبدیل شد که در قلمرو خود معیار گزینشی داشت که با آن می‌توانست دانش نادرست یا نادانش را ریشه‌کن کند. هم چنین، شاهد اشکال به

<sup>۱</sup> Disciplinary power

هنجارسازی و یکسان سازی درون‌مایه‌های دانش، اشکال پایگان‌بندی و یک سازمان درونی هستیم که می‌تواند دانش را پیرامون نوعی قاعده‌گذاری بالفعل متمرکز سازد. این چنین، هر دانشی در یک رشته سازمان‌دهی شد. این دانش‌هایی که از درون انضباطی شدند از آن پس درون نوعی قلمرو سراسری یا رشته جامع که اختصاصاً به علم مشهور بود تنظیم شدند با هم مرتبط شدند، بازتوزیع شدند و به صورت سلسله‌مراتبی سازمان یافتند. کارکرد اصلی دانشگاه‌های قرن ۱۸ و ۱۹ مانند دانشگاه ناپلئونی «گزینش» است، اما نه گزینش مردم بلکه گزینش دانش‌ها. دانشگاه می‌تواند این نقش گزینش‌گرایانه را ایفا کند چون دارای نوعی مونوپولی است. براساس این مونوپولی، هر دانشی که در این نوع از قلمرو نهادی متولد نشده یا شکل نگرفته‌باشد، هر چیزی که خارج از آن قرار دارد، هر دانشی که بیرون از تمدن است، هر دانشی که در جایی دیگر متولد شود، به طور خودکار و از بدو امر، اگر هم واقعاً حذف نشود، از پیش سلب‌صلاحیت شده است. محدوده‌های این قلمرو نهادی، در واقع نسبتاً سیال و شناور است اما به‌طور کلی دانشگاه و مجامع پژوهشی رسمی را در برمی‌گیرد. دانشگاه دانش‌ها را گزینش می‌کند. نقش آن برقراری نوعی اجماع است. نقش آن استفاده مستقیم یا غیرمستقیم از دستگاه‌های دولتی برای متمرکزسازی دانش است. ظهور دانشگاه‌ها در قرن نوزدهم همزمان است با انضباطی شدن دانش‌ها و سازمان‌دهی دانش‌ها درون رشته‌ها (فوکو، ۱۹۷۶، ۲۴۷-۲۴۹).

لازمه دانش انضباطی وجود نهادهای انضباطی است که این نوع از دانش را شکل می‌دهند. از جمله نهادهای انضباطی می‌توان به زندان، کارخانه، آسایشگاه، بیمارستان، دانشگاه، مدرسه و سایر نهادهای مشابه اشاره کرد که هر یک به نوعی قلمرو اجتماعی را ساخت‌بندی می‌کنند. ضلع سوم قدرت انضباطی، فضاهای انضباطی است. قدرت از طریق انباشت دانش‌های نوین فضاهای مورد نیاز خود اعم از کارخانه، دانشگاه و غیره را به انضباط در آورد (فوکو، ۱۹۷۵، ۲۷۸). فوکو در کتاب انضباط و تنبیه (۱۹۷۵) این مفهوم را که «انضباط منبعث از توزیع افراد در فضا است» بررسی می‌کند و همچنین به تفصیل کنترل فیزیکی و ذهنی روی افراد را که از طریق دستکاری روابط فضایی در «ساختمان دایره‌وار» معروف بنام انجام داده می‌شود، شرح می‌دهد. فوکو در آثارش از طریق توضیح تجربی نقشی را که روابط فضایی در نحوه عمل گفتمان، دانش و اساساً قدرت بازی می‌کند نشان می‌دهد، و از این رهگذر در یک مصاحبه معروف بیان می‌کند که «تاریخ قدرت‌ها، درست یک زمان هم‌سنگ تاریخ مکتوب فضاها است» (فیلو، ۲۰۰۰، ۲۷۵-۲۷۶). سراسرین بنام تصویر معماری قدرت انضباطی است؛ ساختمانی حلقه‌ای در پیرامون و برجی در مرکز. سه اصل سراسرین؛ حبس کردن، روشنایی کامل و مراقبت. فرد فاعل یا سوژه نیست که بتواند در ارتباط با سایرین باشد، زیرا در سلول‌های فردی و جدا از بقیه است که دیده می‌شود ولی نمی‌تواند بقیه را ببیند و تبدیل به ابژه شده که صرفاً دیده می‌شود، مراقبت می‌شود و تحلیل می‌شود. هر زمان که با جمعیتی از افراد روبرو هستیم که باید کار یا رفتاری را بر آن‌ها اعمال کرد می‌توان از طرح سراسرین استفاده کرد. ساز و کار سراسرین شیوه‌ای است برای به کار انداختن مناسبات قدرت در یک کارکرد، و برای به کار انداختن کارکرد از طریق این مناسبات قدرت. سراسرین می‌تواند اخلاق را اصلاح کند، سلامت را حفظ کند، صنعت را نیرو بخشد، آموزش را انتشار دهد، هزینه‌های عمومی را کاهش دهد و اقتصاد را بر پایه‌ای محکم استوار کند (فوکو، ۱۹۷۵، ۲۴۹). آنچه فوکو «وظیفه یا کار سیاسی»<sup>۱</sup> می‌خواند عبارت است از نقد عملکرد نهادهایی که خنثی و مستقل به نظر می‌رسند؛ به نقد کشیدن آنهاست به گونه‌ای که خشونت سیاسی‌ای که همیشه خود را به‌طور ضمنی و پنهان از خلال آن‌ها اعمال می‌کرد، بر ملا و عیان گردد، تا بتوان علیه‌شان جنگید. در منظر فوکویی، این رویکردی مؤثر و کارا برای تغییر نهادی و از جمله ایجاد تغییر در نهادهای جامعه مدنی است (فلوبیر و ریچاردسون، ۲۰۰۲، ۴۴-۴۶). بنابراین، با توجه به آنچه به‌طور مختصر شرح داده شد، برای شناسایی دقیق‌تر قدرت انضباطی می‌بایست در هر پژوهشی سه‌گانه دانش انضباطی، نهادهای انضباطی و فضاهای انضباطی ماحصل آن‌ها را بررسی و واکاوی کرد (شکل ۳).

<sup>۱</sup> The political task



شکل ۳. مولفه‌های قدرت انضباطی

### زیست- قدرت

در نیمه دوم قرن ۱۸ شاهد شکل‌گیری یک تکنولوژی جدید قدرت هستیم که تکنولوژی انضباطی را حذف نمی‌کند بلکه با آن چفت و ادغام می‌شود. پس از سیاست کالبدی بدن انسان که در طول قرن ۱۸ شکل گرفت، در پایان آن قرن شاهد پیدایش چیزی غیر از سیاست کالبدی بدن انسان هستیم که می‌توان آن را «زیست- قدرت» نژاد انسانی نامید (فوکو، ۱۹۷۶، ۳۲۲-۳۲۳). سلطه امپراتوریایی دیگر از طریق الزامات انضباطی دولت مدرن اعمال نمی‌شود، بلکه از طریق الزامات کنترل زیستی- سیاستی اعمال می‌شود. امپراتوری شکل نهایی زیست- قدرت است؛ چرا که انحراف کامل قدرت حیات است (نگری و هارت، ۲۰۰۰، ۴۶۸-۴۷۱). زیست- قدرت به دنبال سیطره قدرت بر زندگی<sup>۱</sup> و کنترل دولتی امر زیستی<sup>۲</sup> است. برخلاف قدرت انضباطی که انسان به‌مثابه بدن و کالبد فرض پنداشته می‌شد در زیست- قدرت انسان به‌مثابه نوع و گونه و جمعیت به‌مثابه مسأله‌ای علمی، سیاسی، زیستی و مسأله‌ای مرتبط با قدرت در نظر گرفته می‌شود. همچنین درحالی‌که قدرت انضباطی در پی حکمروایی بر جمع کثیری از افراد بود به‌طوری‌که کثرت آن‌ها در بدن‌های فردی تربیت‌پذیر، قابل نظارت، قابل استفاده و قابل مجازات باشد، زیست- قدرت به‌دنبال حکمروایی بر توده‌ای جهانی است و با جمع کثیری از انسان‌ها و جمعیت سروکار دارد. به‌عبارت‌دیگر، در این نوع از قدرت مکانیزم‌های قدرت و تنظیمی<sup>۳</sup> با پدیده جمعیت و فرآیندهای بیولوژیک یا زیستی- اجتماعی مختص توده‌های انسانی سازگار شدند. از جمله موارد مرتبط با زیست- قدرت می‌توان به نرخ تولد، نرخ مرگ و میر، طول عمر، باروری جمعیت، کنترل روابط بین نژاد انسانی و مهم‌تر از همه کنترل محیط و پهنه زندگی اشاره کرد که مرتبط با دانش و کنش برنامه‌ریزی فضایی است. برای مثال می‌توان مجتمع‌های مسکونی طبقه کارگر در قرن نوزدهم را نام برد که طراحی رؤیت‌پذیر بودن افراد و به‌هنجارسازی رفتار در این مناطق به این معنی بود که با آرایش فضای خود شهر، نوعی مراقبت یا کنترل خود به خودی انجام می‌شد. در یک طرف (کارخانه) مجموعه ارگانیک و نهادی یا به عبارتی انضباط ارگانیک نهاد را داریم و در طرف دیگر (محل اسکان طبقه کارگر) مجموعه بیولوژیک و دولتی یا تنظیمی زیستی<sup>۴</sup> به دست دولت را داریم (فوکو، ۱۹۷۶، ۳۳۱).

در ارتباط با قدرت انضباطی و زیست- قدرت می‌بایست به دو مفهوم جامعه انضباطی و جامعه کنترلی نیز اشاره کرد. قدرت انضباطی منجر به ایجاد جامعه انضباطی و زیست- قدرت پدید آورنده جامعه کنترلی است. در عبور از جامعه انضباطی به جامعه کنترلی، پارادایم جدیدی از قدرت تحقق می‌یابد که با تکنولوژی‌هایی تعریف می‌شود که جامعه را قلمرو زیست قدرت می‌داند. این جامعه در لبه نهایی مدرنیته واقع است و رو به پسامدرنیته دارد. فوکو در چندین اثر خود در اواسط دهه ۱۹۷۰ استدلال می‌کند که شناخت فرایند عبور از دولت «حاکمه»<sup>۵</sup> رژیم قدیم به دولت «انضباطی» مدرن، بدون در نظر گرفتن اینکه چگونه بستر زیستی- سیاسی به طور فزاینده در خدمت انباشت سرمایه قرار داشت، غیرممکن است: کنترل جامعه بر افراد صرفاً از طریق آگاهی یا ایدئولوژی میسر نگردیده است، بلکه همچنین از طریق بدن و در بدن پدید آمده است. دو فرآیند انباشت انسان‌ها و انباشت سرمایه از یکدیگر جدایی ناپذیرند؛ حل مسئله انباشت انسان‌ها بدون رشد دستگاه تولیدی که هم قادر به حفظ و اداره انسان‌ها و هم استفاده از آن‌ها باشد امکان‌پذیر نیست؛ در مقابل، تکنیک‌هایی که کثرت انباشتی انسان‌ها را مفید می‌کند حرکت انباشت سرمایه را

<sup>1</sup> Power's hold over life

<sup>2</sup> The biological

<sup>3</sup> Regularization

<sup>4</sup> Bioregulation

<sup>5</sup> Sovereign state



شتاب می‌بخشد. برای انباشت انسان‌ها، قدرت انضباطی باعث می‌شود افراد از حالت توده‌ای به تک‌تک افرادی سودمند تبدیل شوند. برای جامعه سرمایه‌داری نیز، زیست- قدرت مهم‌ترین چیز است. امپراتوری نه فقط سرزمین و جمعیت را سامان می‌دهد بلکه دقیقاً پهنه زیستی‌ای را که برای حیات آنان لازم است خلق می‌کند و زیست- قدرت<sup>۱</sup> را عرضه می‌کند. ابژه اصلی روابط امپراتوری قدرت، نیروی تولیدی سیستم، اقتصاد زیستی- سیاسی جدید و سیستم نهادی است در جامعه کنترلی سازوکار سلطه اجتماعی بسیار دموکراتیک‌تر و درون‌بودی‌تر می‌شود و در درون مغزها و بدن‌های شهروندان جریان دارد. اگرچه در جامعه انضباطی اعمال قدرت از طریق محدودیت‌های اندیشه و عمل، مجازات کردن رفتار مجرمانه و تجویز رفتار به‌هنجارساز بود، در جامعه کنترلی اعمال قدرت از طریق ماشین‌هایی است که مستقیماً مغزها (در سیستم ارتباطی، شبکه اطلاعاتی و غیره) و بدن‌ها (در سیستم‌های رفاه، فعالیت‌های نظارت‌شده و غیره) را به سوی یک حالت بیگانگی خودبه‌خودی از معنای زندگی هدایت می‌کند (نگری و هارت، ۲۰۰۰، ۲۳-۸۶). به طور خلاصه در زیست- قدرت و جامعه کنترلی، زندگی به ابژه قدرت تبدیل شده و قدرت زندگی را کاملاً احاطه کرده است و تولید و بازتولید زندگی مستقیماً در اثر قدرت به مخاطره افتاده است و بسترهای زیستی- سیاسی به طور فزاینده در خدمت انباشت سرمایه قرار گرفته است.

### نظریه شهری انتقادی

عبارت نظریه شهری انتقادی عمدتاً به عنوان ارجاعی کوتاه به نوشته‌های محققان چپ‌گرا یا شهری رادیکال در دوران پسا ۱۹۶۸ به کار می‌رود. ماکس هورکهایمر<sup>۲</sup> (چهره اصلی مکتب فرانکفورت) که در سال ۱۹۳۷ در نیویورک سیتی در تبعید به سر می‌برد، اصطلاح «نظریه انتقادی» را باب کرد (برنر و همکاران، ۲۰۱۱). این مفهوم را بعداً همکارانش تئودور آدورنو<sup>۳</sup> و هربرت مارکوزه و سپس از جهت‌های بسیار متفاوتی، یورگن هابرماس تا پایان دهه ۱۹۸۰ بسط و گسترش دادند و همچنین از طریق نوشته‌های پیشرو دانشمندان رادیکال نظری هانری لوفور (۱۹۷۰)، مانوئل کاستلز (۱۹۷۲) و دیوید هاروی (۱۹۷۶) استحکام یافت. نظریه انتقادی اساساً با آنچه می‌توان نظریه شهری جریان غالب نامید تفاوت دارد، برای مثال روش‌های به‌جامانده از جامعه‌شناسی شهری مکتب شیکاگو، یا روش‌های به کار گرفته شده در انواع فن‌سالارانه یا نئولیبرالی علم سیاست‌گذاری. مفهوم نظریه انتقادی صرفاً اصطلاحات توصیفی نیستند. آن‌ها محتوای اجتماعی-نظری مشخصی دارند که از خطوط مختلف فلسفه اجتماعی دوران روشنگری و پساروشنگری به ویژه از درون آثار هگل، مارکس، مکتب‌های مارکس غربی و مکتب فرانکفورت نشأت گرفتند. نویسندگان پیشروی این نظریه به‌رغم تفاوت‌های نظری، روش‌شناختی و سیاسی‌شان اذعان می‌کنند که شهرهای سرمایه‌داری نه فقط عرصه-هایی هستند که در آن‌ها کالایی‌سازی رخ می‌دهد، بلکه خودشان به شدت کالایی شده‌اند تا جایی که شکل‌های اجتماعی- فضایی تشکیل‌دهنده‌شان- از ساختمان‌ها و محیط ساخته‌شده تا نظام‌های کاربری زمین، شبکه‌های تولید و مبادله، و تدارکات زیرساختی در سطح شهر- پیکرتراشی شده‌اند و دائماً به‌خاطر افزایش ظرفیت‌های کسب سود سرمایه تجدید سازمان می‌شوند. به‌عبارت‌دیگر، شهرها در نظام سرمایه‌داری به مکان‌هایی برای راهبردهای انباشت سرمایه تبدیل شده‌اند. شهرها در نظام سرمایه‌داری از دیرباز فضاهایی برای تصور کردن، و در واقع ایجاد بدیل‌هایی برای خود سرمایه‌داری، فرآیندهای شهرنشینی سودمحور مرتبط با آن و کالایی‌سازی و بازکالایی‌سازی فضاهای شهری بی‌وقفه آن بوده‌اند (برنر و همکاران، ۲۰۱۱، ۳۰-۵۰). شهر خودش، یعنی زندگی شهری، به یک کالا تبدیل می‌شود. این فرآیند را می‌توان کالایی شدن امر شهری توصیف کرد. همان‌گونه که لوفور اشاره می‌کند (لوفور<sup>۴</sup>، ۲۰۰۳، ۱۵۴)، این راهبرد بسیار فراتر از فروش صرف، ذره ذره فضا است. فضا خودش و نه فقط زمین و مستغلات، به ارزش مبادله تبدیل می‌شود (برنر و همکاران، ۲۰۱۱، ۹۹). به طور نمونه از دیدگاه انتقادی آنچه را که سکونتگاه‌های غیررسمی نامیده می‌شود را نباید نباید با عینک رسمی بودن، قانونی بودن و برنامه‌ریزی بودن یا نبودن مقایسه کرد بلکه باید به عنوان پرکتیسی در نظر گرفت که راه‌حلی برای پاسخ به شرایط کمبود مسکن است (بان<sup>۵</sup>، ۲۰۱۹، ۶۴۵).

<sup>1</sup> Bio-power

<sup>2</sup> Max Horkheimer

<sup>3</sup> Theodor Adorno

<sup>4</sup> Lefebvre

<sup>5</sup> Bhan

## نقش قدرت در برنامه‌ریزی فضایی

واکاو نظریه‌های برنامه‌ریزی بیانگر آن است که اغلب از مناسبات قدرت در این نظریه‌ها چشم‌پوشی شده است. به طوری که یا این نظریه‌ها به دلیل تعریف نقشی فنی و غیرسیاسی از برنامه‌ریزی اساساً جایگاهی را برای اعمال قدرت در برنامه‌ریزی در نظر نمی‌گرفتند و یا اینکه اگر نقش برنامه‌ریزی را کنشی سیاسی تعریف می‌کردند، جایگاه قدرت نیز به درستی در نظریه برنامه‌ریزی تبیین نشده بود. در ادامه به بررسی بیشتر این دو دسته پرداخته شده است.

پس از ارائه مدل جامع- عقلانی<sup>۱</sup> توسط میرسون و بنفیلد<sup>۲</sup> در سال ۱۹۵۵، فالودی آن را ارتقا داد و سپس وی مدل «فرآیند ورایی محتوا»<sup>۳</sup> را ارائه کرد که به طور پیوسته مورد نقد واقع شد زیرا دیدگاهش بر پایه یک هم‌رأیی نسبت به جامعه بود، که در نتیجه موجب ارتقای سیاست‌زدایی<sup>۴</sup> از برنامه‌ریزی، تمرکز بر موضوعات غیر بحث‌انگیز و پروراندن تفاسیر حرفه‌ای ظریف از برنامه‌ریزی به عنوان یک فعالیت فنی و غیرسیاسی<sup>۵</sup> می‌شد (ایفتاچل<sup>۶</sup>، ۱۹۸۹، ۲۶-۲۷). به عبارت دیگر، دیدگاه سنتی، برنامه‌ریزی را فرآیندی غیرسیاسی، بدون دخالت ارزش‌ها و فن‌سالارانه فرض می‌کند که در خدمت منافع همگانی است، چنین برداشت‌هایی ماهیتی پلورالیستی دارند؛ و فرض بر این است که قدرت به طور مساوی در جامعه توزیع شده و افراد و گروه‌های خاص، نمی‌توانند بر فرآیندهای برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری تسلط داشته باشند. اما برخلاف این دیدگاه، طرفداران نظریه شهری انتقادی نشان داده‌اند کنش برنامه‌ریزی سنتی بر محمل صلاحیت‌های فنی، خنثی نبوده و منافع عمومی، عمدتاً در خدمت قدرتمندترین و ثروتمندترین اعضای جامعه قرار دارد. آن‌ها معتقدند نظام برنامه‌ریزی که دارای چارچوب‌های سازمانی و حقوقی مشخص است، فعالیتی است که توسط دولت به وجود آمده است، بنابراین برنامه‌ریزی فعالیتی مستقل و خودمختار نیست تا بین ذینفعانی که به یک اندازه قدرتمندند، داوری کند. دولت نیازمند برنامه‌ریزی است تا سیاست‌های خود را اجرا کند. برنامه‌ریزان نیز، نیازمند دولت به مثابه کارفرما و مشروعیت‌بخش به ادعایشان در حرفه‌مندی هستند. بخشی از الزامات حرفه‌مندی، وانمود به بی‌طرفی و کسب جایگاه کارشناسی است؛ در این ارتباط، برنامه‌ریزان به دلیل جایگاه کارشناسی خود، تمایلی به مواضع یا چشم‌اندازهای سیاسی که آشکارا مغایر با اعتبار آنهاست ندارند. گروه‌های دارای قدرت اهداف خود را با پنهان‌سازی در پس فرآیند برنامه‌ریزی دنبال نموده و به‌جای استفاده از روش‌های دستوری، در پس مجموعه‌ای از قوانین و دستورالعمل‌ها، روش‌ها، سازوکارها، اعمال نفوذها، زد و بندها، لابی-ها، تهدیدها و روابط قانونی و غیرقانونی پنهان شده است. در چنین فرآیندی برنامه‌ریزان به‌جای اینکه متولی منافع همگانی باشند، به‌عنوان نمایندگان این گروه‌ها محسوب می‌شوند که باید ضرورتاً حامی منافع اقتصادی آن‌ها و نه مصلحت عمومی باشند (صرافی، توکلی‌نیا و چمنی‌مقدم، ۱۳۹۵). به زعم جان فارستر برنامه‌ریزان باید تمام «قواعد بازی»<sup>۷</sup> را بدانند و صرفاً با دانش فنی و بدون دانش عملی قادر به اجرای برنامه‌ها و سیاست‌هایشان نیستند. از سوی دیگر بدون دانش فنی، برنامه‌ریزان خود را افرادی سخنور و مردمانی مشارکت‌جو می‌پندارند ولی در عمل کارایی ندارند. در کنار این موارد برنامه‌ریزان باید دیدگاه انتقادی هم داشته باشند و مواردی مانند انصاف و عدالت، فقر و توزیع ثروت نیز را در نظر بگیرند. برنامه‌ریزی که به خوبی محاسبات را انجام می‌دهد اما نمی‌تواند با دیگران همکاری کند دوام پیدا نخواهد کرد. برنامه‌ریزان با شناسایی روابط قدرت و موانعی که بر سر راه فرآیند کنترل دموکراتیک و مشارکت بخش عمومی وجود دارد، می‌توانند با بی‌قدرتی شهروندان در اجتماعات محلی مقابله کنند. برنامه‌ریزان نه تنها باید دلایل بی‌قدرتی و وابستگی مردم به ثروت انباشته‌شده بخش خصوصی و سازمان‌های بوروکراتیک بخش عمومی را بدانند بلکه باید راه‌حلی برای حمایت از سازمان‌ها و جنبش‌های مردمی برای مقابله با این مشکلات و دموکراتیک‌کردن فرآیند برنامه‌ریزی پیدا کنند (فارستر<sup>۸</sup>، ۱۹۸۹).

با توجه به آنچه بیان شد و بنابر اهمیت و ضرورت نقش قدرت در برنامه‌ریزی و نمایان شدن نقش و جایگاه برنامه‌ریزی از کنشی غیرسیاسی به کنشی سیاسی، نظریه‌پردازان در نظریه‌های متأخرتر برنامه‌ریزی نیز بر آن بوده‌اند تا به تبیین نقش قدرت در فرآیند

<sup>1</sup> The rational comprehensive model

<sup>2</sup> Meyerson and Banfield

<sup>3</sup> Procedure over substance

<sup>4</sup> Depoliticization

<sup>5</sup> Apolitical

<sup>6</sup> Yiftachel

<sup>7</sup> Rules of the game

<sup>8</sup> Forester

برنامه‌ریزی فضایی بپردازند. پتسی هیلی در تشریح برنامه‌ریزی فضایی راهبردی می‌گوید که این نوع از برنامه‌ریزی متمرکز بر فرآیند است، بر اینکه چگونه ذینفعان مشخصی می‌توانند تجهیز شوند تا دستور کارهای راهبردی را در زمینه یک «قدرت پخش شده»<sup>۱</sup> توسعه دهند و اندازه کافی به هم پیوسته شوند<sup>۲</sup> تا قدرت «کنشگر جمعی»<sup>۳</sup> را توسعه دهند (هیلی<sup>۴</sup>، ۲۰۰۴، ۴۵). به عبارت دیگر، در برنامه‌ریزی فضایی راهبردی یک چشم‌انداز یا دیدگاه و راهبردهای بلند مدت (واقع‌بینانه) در سطوح مختلف توسعه می‌یابد و ساختارهای قدرت، عدم قطعیت‌ها و ارزش‌های قابل رقابت را توسعه می‌دهد (آلبرشت<sup>۵</sup>، ۲۰۰۴، ۷۴۸). یکی از نقش‌های برنامه‌ریزی رسیدگی به برخی نابرابری‌های قدرت در جامعه است تا تضمین کند که سود عمومی<sup>۶</sup> بین گروه‌های مختلف به طور مساوی تقسیم می‌شود. پس گرفتن نقش سود عمومی برای برنامه‌ریزان و برنامه‌ریزی تا امروز باقی مانده است. نظام برنامه‌ریزی که با عنوان «برنامه‌ریزی فضایی راهبردی»<sup>۷</sup> نامیده شده است در ارتباط با تفویض<sup>۸</sup> مسئولیت‌های بیشتر (اما نه همه قدرت)، ارتقای توسعه پایدار، بهبود سیاست‌های بین بخشی و توسعه رهیافت‌های همراهی- پایه<sup>۹</sup> است تا به توافق بین بازیگران گوناگون جامعه برسد (آلمندینگر و هوتون<sup>۱۰</sup>، ۲۰۱۱، ۸۹-۹۳).

از دیگر نظریه‌های متأخر برنامه‌ریزی می‌توان به نظریه ارتباطی هابرماس اشاره کرد. هابرماس معتقد است که اگر فرآیند مناسب طراحی شود محصول نیز به درستی حاصل می‌شود و نظریه‌پردازی که از این نظریه در برنامه‌ریزی استفاده کرده‌اند معتقد هستند کار برنامه‌ریز، طراحی مناسب و کارآمد فرآیند است (واتسون<sup>۱۱</sup>، ۲۰۱۶، ۳۴). این نظریه مورد نقد فلویبر<sup>۱۲</sup> از دیدگاه نقش قدرت قرار گرفته است. به‌زعم وی کاربرد نظریه ارتباطی یورگن هابرماس در نظریه برنامه‌ریزی مشکل‌زا است زیرا در درک این موضوع که چگونه قدرت برنامه‌ریزی را شکل می‌دهد اختلال ایجاد می‌کند. در واقع، نظریه برنامه‌ریزی ارتباطی در به‌کارگیری نقش قدرت در برنامه‌ریزی ناکام بوده است. در نتیجه، نظریه‌ای است که فاقد ظرفیت لازم برای کمک به ما در جهت درک چیزی است که در جهان واقع رخ می‌دهد. برخورد نظریه ارتباطی با قدرت ذاتاً سازشکارانه است. تعاریف هابرماس از عقلانیت ارتباطی و پیش شرط‌های رویه‌ای آنها مبتنی بر عقلانیت رویه‌ای<sup>۱۳</sup> است نه عقلانیت محتوایی<sup>۱۴</sup>. برای محدود کردن قدرت، به قدرت نیاز است. حتی اگر بتوان وجود چیزی که هابرماس، آن را «قلمرو عمومی سیاسی تخریب نشده از سوی قدرت»<sup>۱۵</sup> می‌نامد، تصور کرد، نمی‌توان گفت چنین قلمرویی عاری از قدرت است، چرا که خود همین قلمرو از خلال چنگ زدن به قدرت، استقرار و استحکام یافته است. اگر هم هدف نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی ایجاد شکلی از برنامه‌ریزی باشد که به جامعه‌ی آرمانی هابرماس (یعنی رهایی از سلطه، دموکراسی بیشتر، یک جامعه مدنی فربه و نیرومند) نزدیک باشد، قدم نخست درک اتوپیای عقلانیت ارتباطی نیست، بلکه درک واقعیت‌های قدرت است (فلویبر، ۲۰۰۲).

شاید فوکو بیش از هر فیلسوف معاصر دیگری، اهمیت تعیین‌کننده قدرت را در شکل‌دهی و کنترل گفتمان‌ها، تولید دانش و ساخت اجتماعی فضاها به ما گوشزد کرده باشد. مسیر وارد کردن قدرت در نظریه برنامه‌ریزی می‌تواند از آثار میشل فوکو بهره جوید. آثار فوکو را به دو دوره تقسیم می‌کنند؛ مرحله اول را «دیرینه‌شناسی»<sup>۱۶</sup> و مرحله دوم را «تبارشناسی»<sup>۱۷</sup> می‌نامند. نظریه گفتمان فوکو بخشی از دیرینه‌شناسی او بود. دیرینه‌شناسی به هیچ رو در پی تعریف کردن اندیشه‌ها، تصورات، تصاویر، درون‌مایه‌ها و دل‌مشغولی‌هایی نیست که در گفتمان‌ها پنهان یا آشکار می‌شوند؛ بلکه در پی تعریف خود این گفتمان‌ها، به منزله کردارهای تابع قواعد است. او در مطالعات

1 Diffused power

2 Cohesive

3 Collective actor

4 Healey

5 Albrechts

6 Public interest

7 Strategic spatial planning

8 Devolve

9 Consensus-based

10 Allmendinger & Haughton

11 Watson

12 Flyvbjerg

13 Procedural

14 Substantive rationality

15 A political public sphere unsubverted by power

16 Archeology

17 Genealogy

دیرینه‌شناسی خود به دنبال قواعدی بود که تعیین می‌کردند کدام گزاره‌ها در یک دوره خاص تاریخی به منزله‌ی گزاره‌هایی معنادار و صادق پذیرفته شوند. توصیف دیرینه‌شناختی در پی آشکارکردن قاعده‌مندی یک کردار گفتمانی است. دیرینه‌شناسی چیزی بیش و غیر از بازنویسی نیست. دیرینه‌شناسی توصیف سیستماتیک یک گفتمان، ابژه است (فوکو، ۱۹۶۹، ۲۱۰-۲۱۱). در دوره دیرینه‌شناسی فوکو حقیقت سیستمی متشکل از رویه‌های تولید، قاعده‌مندکردن و اشاعه گزاره‌ها به شمار می‌آمد. اما او در دوره تبارشناسی آراءش پیوندی میان حقیقت و قدرت برقرار می‌کند و می‌گوید که حقیقت در نظام‌های قدرت ریشه دارد و محصول آن‌هاست. تبارشناسی‌ها به شورش دانش‌ها مربوطند. این شورش چندان متوجه درون مایه‌ها، روش‌ها یا مفاهیم یک علم نیست، بلکه بیش از همه، اساساً شورش علیه آثار قدرت تمرکزبخشی که منوط است به نهادمندشدن و کارآمدی‌های هرگونه گفتمان علمی سازمان یافته است. تبارشناسی باید با آثار قدرت مختص هرگونه گفتمانی که علمی تلقی شده است، مبارزه کند. تبارشناسی تلاشی است برای رهاسازی دانش‌های تاریخی، زدودن قید و بندهای آن‌ها یا به عبارتی توانمندسازی آن‌ها برای مخالفت و مبارزه با اجبار گفتمان نظری یکپارچه، صوری و علمی. تفاوت بین آن چه می‌توان تاریخ علوم نامید و تبارشناسی دانش‌ها این است که تاریخ علوم اساساً در محور کلی شناخت-حقیقت جای گرفته است. بر خلاف تاریخ علوم، تبارشناسی دانش‌ها در محوری متفاوت جای گرفته است؛ یعنی محور گفتمان-قدرت یا به عبارتی محور عمل-برخورد گفتمانی قدرت (فوکو، ۱۹۷۶، ۲۴۳).

فوکو درباره تحلیل قدرت خود می‌گوید که این تحلیل تنها زمانی می‌تواند برقرار گردد که خود را تماماً از درک قدرت به مثابه امری قانونی برهاند. یعنی از درک قدرت-قانون و قدرت-حاکمیت. به عوض طفره رفتن یا تلاش برای زدودن آثار قدرت از برنامه‌ریزی، رویکرد بدیل فوکویی، قدرت را به مثابه امری اجتناب‌ناپذیر می‌پذیرد و بر ظرفیت سازنده و همینطور مخرب آن تأکید می‌گذارد. در این رویکرد بدیل، نظریه مستقیماً با سیاست‌گذاری درگیر می‌شود، سیاست‌گذاری‌ای که در میدان منازعات قدرت میان منافع گوناگون، ساخته می‌شود، جایی که در آن بر سر دانش و حقیقت مجادله می‌شود و عقلانیت برنامه‌ریزی به مثابه قانون تعارض برنامه‌یافته می‌شود. این همان چیزی است که فلویبر عقلانیت واقعی<sup>۱</sup> نامیده است. عقلانیتی که در آن قانون توجه از چه باید کرد به آنچه واقعاً رخ داده است، معطوف می‌شود. در این دیدگاه پذیرفته شده است که قدرت در عقلانیت لانه کرده است و سیالیت میان این دو، در درک موضوع سیاست‌گذاری اساسی است. به این اعتنا کار کردن با مفهومی از عقلانیت که در آن قدرت غایب است- برای سیاستمداران، مدیران و پژوهشگران به یک اندازه- بی‌معنا و گمراه‌کننده است. اهمیت و ارزش رهیافت فوکو در تأکیدش بر پویای قدرت است. نخستین پیش‌شرط کنش و عمل، درک نحوه عملکرد قدرت است، چرا که کنش چیزی نیست جز اجرای قدرت. نظریه قدرت فوکو می‌خواهد از ابزارهای تحلیل برای درک قدرت و رابطه‌اش با عقلانیت و دانش استفاده کند. تمرکز مدرنیته و نظریه برنامه‌ریزی تماماً معطوف است بر «چه باید کرد». پیشنهاد فلویبر توجه به «آنچه واقعاً انجام شده» است- توجه به حقیقت واقعی. این گونه تصویر بهتری (کمتر آرمانی و زمینه‌مندتر) از چستی برنامه‌ریزی به دست خواهیم آورد و همچنین خواهیم دانست که چه استراتژی‌ها و تاکتیک‌هایی به بهبود آن کمک خواهد کرد. برنامه‌ریزی لاجرم به قدرت پیوند می‌خورد؛ واکاوی تعارضات در برنامه‌ریزی و آگاهی از نحوه برخورد مؤثر و واقعی با تعارض، می‌تواند بنیان یک پارادایم برنامه‌ریزی نیرومند و استوار باشد (فلویبر، ۲۰۰۲).

دیگر نظریه‌پردازان اگرچه از اندیشه‌های فوکو تأثیرات عمیقی پذیرفته‌اند اما لزوماً با همه اندیشه‌های وی موافق نیستند و نقدهایی به فوکو وارد است. برای نمونه، از نظر آگامبن نمونه‌های عینی زیست-قدرت در قرن بیستم یعنی دولت‌های مدرن، نشان می‌دهند که زیست-قدرت و حاکمیت چنانکه فوکو و دیگران پنداشته‌اند از هم جدا نبوده، بلکه از ابتدا قرین هم بوده‌اند و این ویژگی در قرن بیستم به اوج خود می‌رسد (محبوبی آرانی و جمالی، ۱۳۹۹). همواره از بطن نوشته‌های فوکو می‌توان نقیض مدعاهای او را نیز یافت و چه‌بسا همین امر یکی از دلایل کثرت تلقی‌های متفاوت از متون وی است. مثلاً، در مراقبت و تنبیه قدرت انضباطی دارای ویژگی‌های دموکراتیک و نرمی است که سرکوب و خشونت در آن جایی ندارد. وی برای زیست-قدرت نیز چنین ویژگی‌هایی را برمی‌شمرد. از سوی دیگر، وی برای توصیف خشن‌ترین نمودهای قدرت توتالیتر نیز از همین مفهوم بهره می‌گیرد. همچنین، یکی از دشواری‌های مواجهه با متون فوکو مفاهیم مختلفی است که برای توصیف واقعیتی واحد وجود دارد. زیست-قدرت، قدرت تنظیمی، قدرت شبان‌وار، حکومت‌مندی، و حتی قدرت انضباطی دارای مختصات مشترکی‌اند. این مسئله‌ای است که حتی ژیل دلوز، نزدیکترین متفکر به فوکو و نویسنده یکی از مهم‌ترین شرح‌ها بر آثار او، نیز با

<sup>۱</sup> Real Rationalitat

تسامح از کنار آن گذشته است. نقد دیگر بر فوکو این است که، علاوه بر تفسیرهای تاریخی وی، در دعاوی نظری وی هم نوعی گرایش بومی و محدود مشاهده می‌شود. در این زمینه، جورجو آگامبن، آنتونیو نگری، و مایکل هارت بسیار تلاش کرده‌اند تا از محدودیت‌های تاریخی- نظری تبارشناسی فوکو فراتر روند (نجف‌زاده، ۱۳۹۳). از دیگر انتقادات وارد شده به فوکو آن است که وی در تحلیل مناسبات قدرت از مبنای مفهوم سلطه جدا نشده است. وی تأکید دارد که همیشه در برابر قدرت مقاومت وجود دارد و مفهوم مقاومت قسمتی از تحلیل مفهوم قدرت است اما شیوه مشخصی را برای مقاومت در برابر قدرت در نظر ندارد و به راهکار مشخصی برای مقاومت یا مقابله اشاره نمی‌کند (کلاتنری و تسلیمی طهرانی، ۱۳۹۵).

## روش پژوهش

در این پژوهش براساس الگوواره تفسیرگرایی<sup>۱</sup> که مبتنی بر آن است که دانش عینی وجود ندارد و موضوع مورد مطالعه از پژوهشگر جدا نیست (شریف‌زادگان و ندایی طوسی، ۱۳۹۴، ۲۳)، همچنین از رهیافت پژوهش کیفی که ماهیت واقعیت را ذهنی و چندگانه می‌پندارد (کرسول، ۲۰۰۷، ۲۹-۳۰) استفاده شده است. رویکرد این پژوهش را می‌توان بر ساخت‌گرایی اجتماعی<sup>۲</sup> نامید. بر ساخت‌گرایی اجتماعی تأکید می‌کند که باید آن دسته از شیوه‌های درک جهان از جمله درک خودمان را که بدیهی تلقی کرده‌ایم به دیده انتقادی بنگریم (بر، ۲۰۰۳، ۲۲). به عبارت دیگر، بر ساخت‌گرایی اجتماعی رویکردی انتقادی به دانش بدیهی انگاشته شده است و با ویژگی تاریخی و فرهنگی بودن میان دانش و فرآیندهای اجتماعی و همچنین میان دانش و کنش اجتماعی پیوند برقرار می‌کند. از این رو در این پژوهش اعتقاد به وجود خوانش‌های مختلف از حقیقت و نفی وجود حقیقتی نهایی است. همچنین این پژوهش از تحلیل گفتمان و واساخت‌گرایی<sup>۳</sup> بهره برده است. تحلیل گفتمان یکی از چند رویکرد موجود به بر ساخت‌گرایی اجتماعی است اما غالباً بیش از سایرین به کار گرفته می‌شود. واساخت‌گرایی نیز مبتنی بر آثار میشل فوکو و ژاک دریدا است و آن را نیز ابتدا دریدا مطرح کرد (یورگنسن و فیلیپس، ۲۰۰۲، ۲۳-۲۴). دانش صرفاً بازتابی از واقعیت نیست و حقیقت یک برساخته گفتمانی است. گفتمان مفهومی فراتر از گفتار و یا حتی زبان است. کاربرد گفتمان نه فقط زبان بلکه کنش را نیز شامل می‌شود (فوکو، ۱۹۶۹، ۱۵۷-۱۵۸). این رویکرد به شدت متأثر از کار میشل فوکو مورخ و فیلسوف فرانسوی است و در نتیجه غالباً از آن با عنوان رویکرد تحلیل گفتمان فوکویی یاد می‌شود و غالباً با دغدغه شناسایی تأثیرات گفتمان از حیث ایدئولوژی و قدرت ارتباط دارد. کار گفتمان‌ها بر ساختن پدیده‌های جهان با گفته‌ها یا نوشته‌ها یا شیوه‌های دیگر است. گفتمان‌های متفاوت پدیده‌ها را به شیوه‌های متفاوت برمی‌سازند، طوری که ترسیم ماهیت یا طبیعت ابژه در هر گفتمان با گفتمان دیگر متفاوت است. هر گفتمان مدعی حقیقت است (بر، ۲۰۰۳، ۲۴۵-۲۴۷). در تحلیل گفتمان انتقادی فوکویی رابطه‌های دیالکتیکی بین گفتمان و جهان برقرار است به طوری که هم گفتمان خود ساخته شده است و هم بر سازنده جهان است (یورگنسن و فیلیپس، ۲۰۰۲، ۴۴-۴۷).

در این پژوهش با بهره‌مندی از رهیافت پژوهش کیفی و گردآوری اطلاعات به روش اسنادی و کتابخانه‌ای سعی بر آن بوده است که به جای ارائه تعریفی علمی و فنی از برنامه‌ریزی فضایی بر آثار قدرت تأثیرگذار بر آن دیدگاه نظریه شهری انتقادی از ابتدا تا کنون تأکید شود. یکی از پیش فرض‌های معرفت‌شناسی این پژوهش رویکرد بر ساخت‌گرایی اجتماعی است و با بهره‌مندی از روش پژوهش تحلیل گفتمان فوکویی پس از بررسی دوره گذار سرمایه‌داری از امپریالیسم به امپراتوری به واکاوی دو مقوله قدرت- دانش یعنی قدرت انضباطی و زیست- قدرت پرداخته است و سپس با واکاوی نقش برنامه‌ریزی فضایی، از دیدگاه نظریه شهری انتقادی سعی در تبیین نقش قدرت- دانش در برنامه‌ریزی فضایی دارد.

## یافته‌ها و بحث

با توجه به رویکردهای نوین برنامه‌ریزی فضایی از جمله نظریه شهری انتقادی، برنامه‌ریزی فضایی دیگر صرفاً یک فرآیند فنی و غیرسیاسی تلقی نمی‌شود، بلکه فرآیندی است سیاسی که گروه‌های قدرت نیز بر آن تأثیرگذار هستند. از این رو، پیش از سخن گفتن از برنامه‌ریزی فضایی لازم است به شرایط و ویژگی‌های عصر حاضر بیشتر بپردازیم. هم اکنون نظام سرمایه‌داری در جهان

<sup>1</sup> interpretivism

<sup>2</sup> Social constructionism

<sup>3</sup> Deconstructionism

در حال گذار از عصر امپریالیسم به عصر امپراتوری و دوره پسامدرنیسم و نیز شاهد مرحله جدید انباشت سرمایه و کالایی‌شدن مبتنی بر تفاوت‌ها و چندگانگی‌ها هستیم. سرمایه‌داری در همه گستره جهان پخش شده است و علاوه بر فعالیت‌های فرهنگی و اقتصادی، فعالیت‌های اجتماعی را هم ابژه استثمار و سلطه خود درآورده‌است. در جدول ۱ به مقایسه تطبیقی عوامل مرتبط با قدرت در نظام سرمایه‌داری در دوران امپریالیسم و امپراتوری پرداخته شده است.

جدول ۱

مقایسه تطبیقی عوامل مرتبط با قدرت دوران امپریالیسم و امپراتوری

دوران امپریالیسم	دوران امپراتوری (پسا امپریالیسم)
قرن ۲۰	قرن ۲۱
مدرنیسم	پست مدرنیسم
استثمار فرهنگی و اقتصادی - انحصارطلبی	علاوه بر استثمار فرهنگی و اقتصادی، فعالیت‌های اجتماعی هم ابژه استثمار و سلطه شده
طبقه کارگر صنعتی، محرومین	تمام کسانی که به انقیاد سرمایه درآمده‌اند، محرومین و ناراضیان (ناراضیان ممکن است متعلق به هر طبقه‌ای باشند که فرصت‌های لازم در اختیار آن‌ها نبوده است)
براساس توافق‌ها و سازمان‌های بین‌المللی	مبتنی بر صنایع ارتباطی و زبان‌های خودمختبرساز <sup>۱</sup> و همچنین اقدامات پلیسی <sup>۲</sup> و وضعیت استثنایی پایدار <sup>۳</sup>
تاکید بر حاکمیت <sup>۴</sup> ملی و تمامیت جغرافیایی	کانون سیاسی یا محدوده سرزمینی ندارد. دستگاه فرمانروایی غیرمتمرکز و غیرسرزمینی. ترکیبی از شبکه‌های قدرت خرد و حاکمیت رو به افول دولت-ملت‌ها و نظم سیاسی بازار جهانی
منشا اروپایی و متاخرتر هژمونی آمریکایی	قدرت مبتنی بر منطق نظام جهانی ریشه در نظام در حال تولید سرمایه‌داری، از طریق گفتمان‌ها و ساختارهای متعدد خودمختبرساز
منطق مانوایی (منطق دوتایی) خود و دیگری، قدرت مدرن دیالکتیکی، نظام سلطه نژادپرستی و جنسی‌گرایی	قدرت پسامدرن غیردیالکتیکی، تخریب نظم و دوگانه‌انگاری‌های حاکمیت مدرن، اندیشه تکثر <sup>۵</sup> و چندگانگی <sup>۶</sup> ، عمل رادیکال پسامدرن مبتنی بر اتحاد ارزش‌ها و صداها، حاشیه‌نشینان، استثمارشدگان و سرکوب‌شدگان
مشروعیت	مشروعیت
کانون سیاسی	کانون سیاسی
منشا قدرت	منشا قدرت
وضعیت دیالکتیکی	وضعیت دیالکتیکی

روابط مبتنی بر قدرت در شهرها پیش از بازار سرمایه‌داری وجود داشتند و پس از آن شکل و نحوه آن نیز تغییر کرد. قدرت به عنوان پدیده‌ای نیست که در انحصار گروه خاصی باشد، بلکه قدرت چیزی است که اعمال شده است و تنها در کنش وجود دارد و از طریق شبکه‌ها اعمال می‌شود. به عبارت دیگر منظور از روابط قدرت در شهر شاکله حقوقی قدرت سیاسی نیست، بلکه شاکله سلطه-سرکوب مد نظر است که مبتنی بر رابطه و میان کنش عناصر این رابطه بوده و قابل مطالعه است. مناسبات قدرت همواره حوزه‌ای از دانش همبسته با خود را تولید می‌کند. از یک سو، قدرت دانش را تولید می‌کند و از سوی دیگر دانشی وجود ندارد که مناسبات قدرت را پدید نیاورد. از این رو، قدرت-دانش یعنی اعمال قدرت نه از طریق زور بلکه از طریق دانش. قدرت از طریق انباشت دانش‌های نوین فضاهای مورد نیاز خود را تولید می‌کند. در این راستا، لازم است به تکنولوژی‌های اعمال قدرت-دانش نظام سرمایه‌داری یعنی قدرت انضباطی و زیست-قدرت بیشتر بپردازیم.

قدرت انضباطی که از ابداعات بورژوازی و از ابزارهای عمده استقرار سرمایه‌داری صنعتی است از یک سو با تربیت کردن و نظارت بر بدن افراد سعی در تنظیم رابطه بدن-ابزار یا بدن-ماشین دارد تا بتواند حداکثر کارایی را از نیروی کار داشته باشد. لازمه اعمال این نوع از قدرت آن است که دانش، نهادها و فضا به انضباط در بیاید. در این راستا، شاهد گزینش و تحت انضباط درآوردن دانش‌ها جهت خدمت به قدرت انضباطی هستیم. سازمان درونی هر دانش به رشته‌ای تبدیل شده‌است که در قلمرو خود معیار

<sup>1</sup> Self-validation

<sup>2</sup> Police action

<sup>3</sup> State of permanent exception

<sup>4</sup> Sovereignty

<sup>5</sup> Plurality

<sup>6</sup> Multiplicity

گزینشی دارد که با آن می‌تواند دانش نادرست یا نادانش را ریشه کن کند. وظیفه این نقش گزینش‌گرایانه را نهاد دانشگاه و مجامع پژوهشی رسمی ایفا می‌کنند چون دارای نوعی مونیولپی هستند. بنابراین، لازمه دانش و گفتمان انضباطی وجود نهادهای انضباطی است که این نوع از دانش را شکل می‌دهند. نقش این نهادها استفاده مستقیم یا غیرمستقیم از دستگاه‌های دولتی برای متمرکزسازی دانش و برقراری نوعی اجماع است. جهت به فعل درآمدن قدرت انضباطی حتی فضاها نیز باید به انضباط درآیند و به همین دلیل است که از طراحی تا عملکرد فضاهای نهادهای انضباطی همچون مدرسه، دانشگاه، پادگان، زندان و بیمارستان مطابق با اصول سراسرین و ویژگی‌هایی همچون نگاه پایگان‌مند (سلسله‌مراتبی)، امتحان و مجازات به‌هنجارساز به انضباط درآمده است. سراسرین چونان پارادایم شرایط اجتماعی-سیاسی معاصر است و نشان می‌دهد که چگونه مراقبت و کنترل در تمام ساحت‌های حیات روزمره، در شهرها بازتولید می‌شود؛ جایی که کارخانه‌ها شبیه مدارس، پادگان‌ها و بیمارستان‌ها هستند و همه اینها خود شبیه زندان‌ها. مردم اگر واقعا بدانند که دارند کنترل می‌شوند مطلقاً زیر بار آن نمی‌روند لذا فقط در صورتی قابل تحمل است که بخش قابل توجهی از خودش را پنهان کند و این کار از طریق گفتمان‌ها رخ می‌دهد. گفتمان‌ها به‌گونه‌ای با ساختارها و رویه‌های اجتماعی گره خورده‌اند که روابط قدرت جاری در جامعه را پنهان می‌کنند. انضباط جامعه باعث می‌شود نظم کنونی طبقات هر یک در جای خود عملکرد تعریف شده خود را داشته باشند. از این‌رو، نهایتاً قدرت انضباطی منجر به ایجاد جامعه انضباطی می‌شود. در این جامعه برای انباشت انسان‌ها، قدرت انضباطی باعث می‌شود افراد از حالت توده‌ای به تک‌تک افرادی سودمند تبدیل شوند. در جامعه انضباطی اعمال قدرت از طریق محدودیت‌های اندیشه و عمل، مجازات کردن رفتار مجرمانه و تجویز رفتار به‌هنجارساز است.

پس از قدرت انضباطی شاهد شکل‌گیری تکنولوژی جدید قدرت هستیم؛ یعنی زیست-قدرت که تکنولوژی قدرت انضباطی را حذف نمی‌کند بلکه با آن چفت و ادغام می‌شود. در این تکنولوژی، سیطره قدرت بر زندگی رخ می‌دهد و کنترل دولتی امر زیستی پدید می‌آید. انسان دیگر نه به‌مثابه فرد و بدن بلکه به‌مثابه نوع و توده‌های انسانی تلقی می‌شود. کنترل قدرت بر روابط بین نژاد انسانی و بر محیط و پهنه زندگی انسان اتفاق می‌افتد. جامعه نیز از جامعه انضباطی به جامعه کنترلی تبدیل می‌شود. سازوکار سلطه اجتماعی بسیار دموکراتیک‌تر و درون‌بودی‌تر می‌شود و اعمال قدرت و گفتمان‌های قدرت از طریق سیستم‌های ارتباطی و شبکه‌های اطلاعاتی آسان‌تر می‌شود. زندگی اکنون به ابژه قدرت تبدیل شده و قدرت زندگی را کاملاً احاطه کرده است و تولید بازتولید زندگی مستقیماً در اثر قدرت به مخاطره افتاده است. از همین‌رو، بسترهای زیستی-سیاسی به طور فزاینده در خدمت انباشت سرمایه قرار گرفته است. یکی از تکنیک‌های زیست-قدرت به‌کارگیری وضعیت استثنائی دائمی است. وضعیت استثنائی جنبه‌ای زیستی-حیاتی دارد و در آن قانون با تعلیق خودش بر زندگی انسان‌های اثرگذار است. همانطور که آگامین با اشاره به تبارشناسی وضعیت استثنائی نشان می‌دهد خیلی هم این وضعیت استثنائی نیست و تبدیل به قاعده شده است. در واقع از یک سو، تقاضای مردم برای سرپناه، فرصت شغلی و خدمات و از سوی دیگر تسامح و چشم‌پوشی مجموعه مدیریت شهری بر این فضاها و نیز قوانین و ضوابط انضباطی و شدید طرح‌های توسعه شهری نسبت به وضعیت اقتصادی مردم (برای مثال بالابردن استانداردها در حداقل متراتژ تفکیک قطعات) منجر به ساخت و ساز مردم خارج از ضوابط در شهرها شده است و این امر باعث شده است تا مدیریت شهری، ارائه خدمات شهری به این مناطق را به بهانه گفتمان غیررسمی بودن و ایجاد یک حالت و وضعیت استثنائی و بلا تکلیفی مستمر همچون کیفیت سایر مناطق شهر ارائه ندهد. زیست-قدرت در فضای زیست انسان‌ها با توجه به استقرار طبقه کارگر در یک محدوده خاص و مشخص، امکان نظارت بر بیماری‌های آن‌ها و کنترل سرایت بیماری آن‌ها به سایر محله‌ها و لذا کنترل جمعیت و کنترل بر زندگی آن‌ها آسان‌تر از آن است که آن‌ها در سراسر شهر پراکنده باشند که کنترل آن‌ها را سخت‌تر می‌کند. در جدول ۲ به مقایسه تطبیقی مشخصه‌های قدرت انضباطی و زیست-قدرت پرداخته شده است.

جدول ۲

مشخصه‌های قدرت انضباطی و زیست-قدرت

زیست-قدرت	قدرت انضباطی	نوع جامعه
جامعه کنترلی	جامعه انضباطی	شروع دوره زمانی
از قرن ۱۹ به بعد	از قرن ۱۷ و ۱۸ به بعد	نوع سیطره قدرت
سیطره قدرت بر زندگی <sup>۱</sup>	اعمال قدرت بر بدن و افعال آن‌ها	نگرش به انسان
کنترل دولتی امر زیستی <sup>۲</sup>	انسان به مثابه بدن و کالبد	نوع و هدف حکمروایی
انسان به مثابه نوع و گونه و جمعیت به مثابه مسئله‌ای علمی، سیاسی، زیستی و مسئله‌ای مرتبط با قدرت حکمروایی بر توده‌ای جهانی که با جمع کثیری از انسان‌ها و جمعیت سروکار دارد.	مجازات باشد.	نوع سازگاری
مکانیزم‌های قدرت و تنظیمی <sup>۳</sup> با پدیده جمعیت و فرآیندهای بیولوژیک یا زیستی - اجتماعی مختص توده‌های انسانی سازگار شدند.	اعمال انضباط به معنی سازگار کردن مکانیزم‌های قدرت با بدن فرد از طریق نظارت و تربیت (آموزش) در سطح محلی و در قالب نهادهای انضباطی	نحوه اعمال قدرت
به‌صورت عمومی بر جمعیت، زندگی و موجودات زنده اعمال می‌شود.	تکنیک‌های نظارت، مجازات بهنجارساز و سازمان سراسرین نهادهای تنبیهی بر بدن‌های افراد	موضوعات مرتبط
نرخ تولد، نرخ مرگ‌ومیر، طول عمر، باروری جمعیت، کنترل روابط بین نژاد انسانی، کنترل محیط و پهنه زندگی	اعمال مکانیزم‌های انضباطی در اسکان طبقه کارگر و نهادهای انضباطی همانند زندان، کارخانه، آسایشگاه، بیمارستان، دانشگاه، مدرسه و نهادهای مشابه	

نظریه شهری انتقادی با ابزارها و روش‌های صرفاً فن‌سالارانه که در چارچوب نظم وضع موجود و جریان غالب به‌دنبال سیاست‌گذاری و تجویز برای آینده شهرها است تفاوت دارد. در آنچه که امروزه در شهرهای جهان سوم رخ می‌دهد و شاهد کالایی‌شدن فضاهای شهری هستیم نقش برنامه‌ریزی فضایی قابل چشم‌پوشی نیست و به طور خواسته یا ناخواسته، بر این امر دامن زده است. به‌عبارت‌دیگر، برنامه‌ریزی فضایی با بهره‌مندی از عمدتاً ابزارهای فن‌سالارانه و عقلانیت ابزاری به تجویز سیاست‌هایی می‌پردازد که شهرها را به مکان‌هایی برای انباشت سرمایه تبدیل می‌کنند. واکاوی نظریه‌های برنامه‌ریزی بیانگر آن است که اغلب از مناسبات قدرت در این نظریه‌ها چشم‌پوشی شده است، به‌طوری‌که یا این نظریه‌ها به دلیل تعریف نقشی فنی و غیرسیاسی از برنامه‌ریزی اساساً جایگاهی را برای اعمال قدرت در برنامه‌ریزی در نظر نمی‌گرفتند و یا اینکه اگر نقش برنامه‌ریزی را کنشی سیاسی تعریف می‌کردند جایگاه قدرت نیز به درستی در نظریه برنامه‌ریزی تبیین نشده بود. برنامه‌ریزی که در ابتدا مبتنی بر مدل جامع-عقلانی و به‌عنوان یک فعالیت فنی و غیرسیاسی تعریف می‌شد تغییر ماهیت داده است. به‌عبارت‌دیگر، دیدگاه سنتی، برنامه‌ریزی را فرایندی غیرسیاسی، بدون دخالت ارزش‌ها و فن‌سالارانه فرض می‌کند که در خدمت منافع همگانی است، چنین برداشتهایی ماهیتی پلورالیستی دارند؛ فرض بر این است که قدرت به‌طور مساوی در جامعه توزیع شده و افراد و گروه‌های خاص، نمی‌توانند بر فرآیندهای برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری تسلط داشته باشند. اما برخلاف این دیدگاه، طرفداران نظریه شهری انتقادی نشان داده‌اند کنش برنامه‌ریزی سنتی بر محمل صلاحیت‌های فنی، خنثی نبوده و منافع عمومی، عمدتاً در خدمت قدرتمندترین و ثروتمندترین اعضای جامعه قرار دارد. در نظریه‌های متأخرتر برنامه‌ریزی همچون نظریه ارتباطی هابرماس نیز اگر چه برنامه‌ریزی به عنوان کنشی سیاسی در نظر گرفته می‌شود، اما نقش مناسبات قدرت به درستی تبیین نشده است. هابرماس در تبیین جامعه آرمانی خود بر این باور است که عقلانیت ارتباطی در قلمروی عمومی به‌رهایی از سلطه و دموکراسی بیشتر ختم می‌شود. اما این موضوع را نادیده گرفته است که چنین قلمرویی عاری از قدرت وجود ندارد و از آنجایی‌که برای محدود کردن قدرت، به قدرت نیاز است لذا زمینه‌ها و بسترهای لازم برای برپایی عقلانیت ارتباطی خود نیز توسط قدرت بسترسازی شده است و پیش از رسیدن به محتوای مطلوب، رویه آن پیشاپیش توسط قدرت مورد مداخله قرار گرفته است.

<sup>1</sup> Power's hold over life

<sup>2</sup> The biological

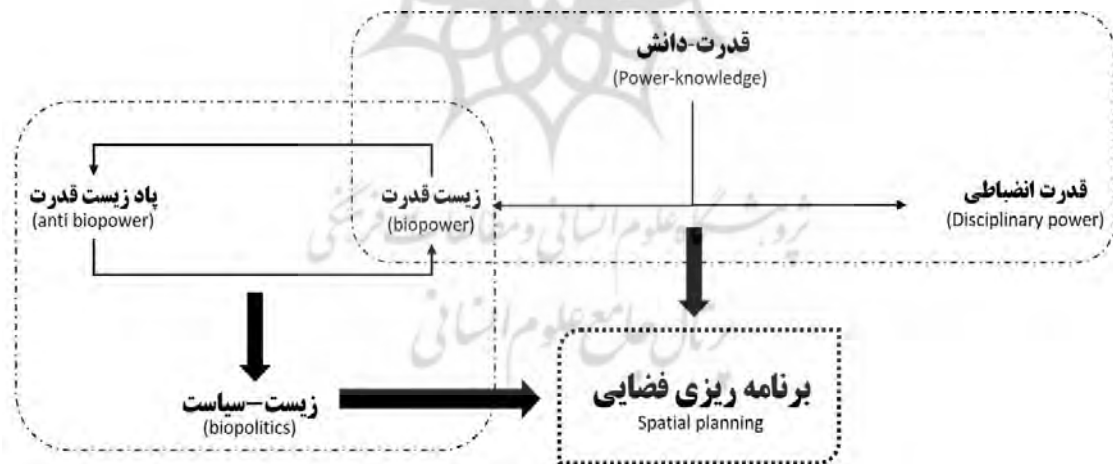
<sup>3</sup> Regularization



## نتیجه گیری

نظریه شهری انتقادی بیانگر آن است که برنامه ریزی فضایی دارای نقشی صرفاً فنی و غیرسیاسی نیست، بلکه کنشی سیاسی و اجتماعی است که مناسبات و روابط قدرت در آن تأثیرگذار هستند. واکاوی نظریه های برنامه ریزی بیانگر آن است که اغلب جنبه پنهان برنامه ریزی یعنی مناسبات قدرت نادیده گرفته می شود. اگرچه می توان قدرت را از جنبه های مختلفی همچون قدرت سیاسی، قدرت نظامی و یا قدرت اقتصادی بررسی کرد اما به زعم فوکو در عصر حاضر قدرت نه از طریق زور بلکه از طریق دانش است که اعمال می شود و وی این پدیده را قدرت-دانش می نامد. در دوره کنونی نظام سرمایه داری با گذار از امپریالیسم به امپراتوری به دنبال مرحله جدید انباشت سرمایه و کالایی شدن فضاهای شهری است بطوری که با بهره مندی از صنایع ارتباطی و گفتمان ها علاوه بر استثمار فرهنگی و اقتصادی، فعالیت های اجتماعی و همچنین فضای زیست و زندگی را هم ایژه استثمار کرده است. از این رو، شاهد آن هستیم که گروه های دارای قدرت اهداف خود را با پنهان سازی در پس فرآیند برنامه ریزی دنبال می نمایند و به جای استفاده از روش های دستوری با عقلانی سازی اهداف و فرآیند برنامه ریزی به دنبال توجیه علمی و نظری این اهداف و فرآیندها هستند.

فوکو و برخی دیگر از نویسندگان واژگان زیست-قدرت و زیست-سیاست را به جای یکدیگر به کار برده، اما نویسندگان در این پژوهش همانند نگری و هارت بین این دو تفاوت قائل شده و طبق تعریف فوکو (فوکو، ۱۹۷۶، ۵۳) که قدرت را اساساً در ذات خود یک رابطه نیرو تعریف می کند، بر این اعتقاد است که رابطه های نیروی مختلفی در تولید فضا وجود دارد؛ از یک سو زیست-قدرت وجود دارد که عمدتاً در خدمت طبقه حاکم و دارای قدرت است تا با تأثیر بر پهنه زندگی انسان ها منجر به انباشت انسان ها و در نهایت انباشت سرمایه شود. از سوی دیگر، افرادی که زندگی آن ها به ایژه قدرت تبدیل شده و عمدتاً شامل گروه های فاقد قدرت و امتیاز اعم از ناراضیان و محرومین هستند به دلیل ضرورت بقا و بهبود شرایط زیست و زندگی آبرومندان، نیرویی در تقابل با زیست-قدرت اعمال می کنند که ما آن را پاد زیست-قدرت می نامیم. زیست-قدرت و پاد زیست-قدرت لزوماً به صورت خطی پدید نمی آیند، بلکه شکل گیری هریک از آن ها دیگری را در دل خود به وجود می آورد. آنچه از تقابل این دو حاصل می شود را می توان زیست-سیاست نامید (شکل ۴).



شکل ۴. مؤلفه های اثرگذار قدرت-دانش، پاد زیست-قدرت و زیست-سیاست در برنامه ریزی فضایی

زیست-سیاست برآمده از دیالکتیک زیست-قدرت و پاد زیست-قدرت است. به طوری که از یک سو می توان گفت نه شکلی از زیست-قدرت دارد و نه شکلی از پاد زیست-قدرت و از سوی دیگر می توان ویژگی های هر دوی آن ها را در زیست-سیاست ردیابی کرد. به عبارت دیگر می توان گفت که زیست-سیاست حالت ارتقاء یافته و نسخه جدیدی از برآیند نیروهای زیست-قدرت و پاد زیست-قدرت است. زیست-سیاست به عنوان فعالیت هایی اجتماعی برای منافع همگانی در نظر گرفته می شود که فضای زیست و زندگی را تولید می کند. فعالیت هایی که برآمده از گروه های مختلف جامعه اعم از طبقه دارای قدرت، ناراضیان و محرومین است که هریک به دنبال دستیابی به منافع خود هستند. این نکته نیز باید ذکر شود که زیست-قدرت و پاد زیست-قدرت

لزوماً متعلق به طبقه‌های دارای قدرت و محرومین نیست؛ بلکه به دلیل اشتراک و تضاد منافی که ممکن است بین افراد جامعه به وجود آید نقش و موقعیت آن‌ها در هر دوره زمانی می‌تواند تغییر کند. آنچه که برنامه‌ریز فضایی می‌بایست در دانش و عمل خود در نظر بگیرد شناسایی نیروهای مؤثر در تولید فضا اعم زیست- قدرت و پاد زیست- قدرت است و اینکه هر یک از کنشگران شهری در هر دوره زمانی پشتیبان کدام یک از نیروها هستند تا با اتخاذ تصمیم‌های مناسب آنچه را که به ارتقای منافع همگانی منجر می‌شود، به کار بگیرد.

شاید فوکو بیش از هر فیلسوف معاصر دیگری، اهمیت تعیین‌کننده قدرت در نظریه برنامه‌ریزی را به ما گوشزد کرده باشد. فوکو در دوره تبارشناسی آراءش پیوندی میان حقیقت و قدرت برقرار می‌کند و می‌گوید که حقیقت در نظام‌های قدرت ریشه دارد و محصول آن‌هاست. تبارشناسی باید با آثار قدرت مختص هرگونه گفتمانی که علمی تلقی شده است، مبارزه کند و تلاشی است برای رهاسازی دانش‌های تاریخی، زدودن قید و بندهای آن‌ها یا به عبارتی توانمندسازی آن‌ها برای مخالفت و مبارزه با اجبار گفتمان نظری یکپارچه، صوری و علمی. برای وارد کردن اندیشه فوکو در نظریه برنامه‌ریزی باید همانطور که فلویبر بیان می‌کند باید با بهره‌مندی از عقلانیت واقعی و عقلانیت عملی یا فرونزیس<sup>۱</sup> به جای پرداختن به صورت هنجارین برنامه‌ریزی و چه باید کرد به آنچه که در واقع رخ داده است پرداخت. در واقع برنامه‌ریزان فضایی با آگاهی یافتن به شرایط دوره امپراتوری و پرداختن به دانش و گفتمان انضباطی، نهادهای انضباطی و جامعه و فضای انضباطی و منطق مانوی از یک سو و زیست قدرت، وضعیت استثنایی دائمی و جامعه کنترلی از سوی دیگر، می‌بایست با تبارشناسی دانش و کنش برنامه‌ریزی جایگاه و نقش هریک از کنشگران شهری را شناسایی کرده و نتیجه برآیند نیروها را به سمت ارتقای منافع همگانی سوق دهند (شکل ۵). به عبارت دیگر، برنامه‌ریزان فضایی می‌بایست در کنار رهیافت‌های برنامه‌ریزی که به روال مرسوم در محیط آکادمیک آموختند باید به مباحث قدرت- دانش نیز بپردازند تا در کنار نظام رسمی برنامه‌ریزی فضایی، در نظام غیررسمی نیز قابلیت کنش و اثربخشی بیشتری را داشته باشند. سپس، با بهره‌مندی از عقلانیت عملی یا فرونزیس در تعامل و چانه زنی با قدرت حداکثر تلاش خود را جهت برساخت گفتمان انسانی و توسعه‌ای از نوع دیگر به کار گیرند.



## منابع

- اشتیاقی، معصومه. (۱۳۹۹). *ارزشیابی رئالیستی سیاست‌های ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی در ایران*. تهران: مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، نشر کتاب راهبرد.
- پرو، ویون. (۲۰۰۳). *برساخت گرایی اجتماعی*. ترجمه اشکان صالحی. (۱۳۹۴). تهران: نشر نی.
- برنر، نیل؛ مارکوزه، پیتر و مایر، مارگیت. (۲۰۱۱). *شهرها برای مردم نه برای سوداگری*. ترجمه محمود عبدالله زاده. (۱۳۹۶). تهران: نشر دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

- سوجا، ادوارد. (۱۹۹۳). نظریه انتقادی اجتماعی. ترجمه شهریار وقفی پور. (۱۳۹۷). در سایمون دورینگ (ویراستار)، *مطالعات فرهنگی: مجموعه مقالات* (صص. ۲۲۷-۲۵۲). تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- شریف‌زادگان، محمدحسین و ندایی طوسی، سحر. (۱۳۹۴). *روش های پژوهش کیفی در برنامه ریزی توسعه*. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- صراف، مظفر؛ توکلی‌نیا، جمیله و چمنی‌مقدم، مهدی. (۱۳۹۵). کندوکاو در نقش دولت و اهداف غیررسمی در برنامه‌ریزی شهری ایران. *فصلنامه صفا*، ۲(۲)، ۷۱-۸۸.
- فوکو، میشل. (۱۹۷۵). *مراقبت و تنبیه (تولد زندان)*. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. (۱۳۷۸). تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل. (۱۹۷۶). *باید از جامعه دفاع کرد (درس گفتارهای کلژ دو فرانس ۱۹۷۵-۱۹۷۶)*. ترجمه رضا نجف زاده. (۱۳۹۰). تهران: انتشارات رخداد نو.
- فوکو، میشل. (۱۹۶۹). *دیرینه شناسی دانش*. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. (۱۳۹۲). تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل. (۱۹۹۳). *فضا، قدرت و دانش*. ترجمه شهریار وقفی پور. (۱۳۹۷). در سایمون دورینگ (ویراستار)، *مطالعات فرهنگی: مجموعه مقالات* (صص. ۲۰۵-۲۱۸). تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فیلو، کریس. (۲۰۰۰). *جغرافیای فوکو*. ترجمه محمود عبدالله زاده. (۱۳۹۴). در مایک کرنگ و نایجل ثریفت، *اندیشیدن درباره فضا* (صص. ۲۵۷-۲۹۴). تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
- کرسول، جان. (۲۰۰۷). *پویش کیفی و طرح پژوهش*. ترجمه حسن دانایی فرد و حسین کاظمی. (۱۳۹۱). تهران: انتشارات صفا-اشراقی.
- کلانتری، عبدالحسین و تسلیمی طهرانی، رضا. (۱۳۹۵). بررسی و نقد کتاب *باید از جامعه دفاع کرد*. *پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*، ۲(۱۶)، ۱۲۳-۱۴۲.
- محبوبی آرانی، حمیدرضا و جمالی، عباس. (۱۳۹۹). آگامبن و فوکو: حاکمیت یا قدرت؟. *دوفصلنامه فلسفی شناخت*، ۱(۱۱۳)، ۱۹۵-۲۱۵.
- نجف‌زاده، رضا. (۱۳۹۳). *زیست قدرت در اندیشه سیاسی فوکو، آگامبن، و نگری: از جامعه انضباطی تا جامعه کنترلی جهانی*. جستارهای سیاسی معاصر، ۴(۴)، ۱۴۹-۱۷۲.
- نگری، آنتونی و هارت، مایکل. (۲۰۰۰). *امپراتوری، تبارشناسی جهانی شدن*. ترجمه رضا نجف زاده. (۱۳۹۷). تهران: انتشارات قصیده سرا.
- یورگنسن، ماریان و فیلیپس، لوئیز. (۲۰۰۲). *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*. ترجمه هادی جلیلی. (۱۳۹۷). تهران: نشر نی.

## References

- Albrechts, L. (2004). Strategic (spatial) planning reexamined. *Environment and Planning B: Planning and Design*, 31(5), 743-758.
- Allmendinger, P., & Haughton, G. (2011). Post political spatial planning in England: a crisis of consensus?. *Transactions of the Institute of British Geographers*, 37(1), 89-103.
- Bhan, G. (2019). Notes on a Southern urban practice. *Environment and Urbanization*, 31(2), 639-654.
- Brenner, N., Marcuse, P., & Mayer, M. (2011). *Cities for People, Not for Profit Critical Urban Theory and the Right to the City* (M. Abdollahzadeh, Trans.). Tehran: cultural research bureau Pub. (in persian)
- Burr, V. (2003). *Social Constructionism* (A. Salehi, Trans.). Tehran: Ney Pub. (in persian)
- Creswell, J. (2007). *Qualitative inquiry and research design* (H. Danaeefard & H. Kazemi, Trans.). Tehran: Saffar Press. (in persian)
- Eshtiygi, M. (2020). *Realistic evaluation of the policies of organizing informal settlements in Iran*. Tehran: Center for strategic studies of Iran, rahbordpub (in persian)
- Flyvbjerg, B. (2002). Bringing Power to Planning Research: One Researcher's Praxis Story. *Journal of Planning Education and Research*, 21(4), 353-366.
- Flyvbjerg, B., & Richardson, T. (2002). Planning and Foucault: In Search of the Dark Side of Planning Theory. In P. Allmendinger & M. Tewdwr-Jones (Eds.), *Planning Futures: New Directions for Planning Theory*. London and New York: Spon press.
- Forester, J. (1989). *Planning in the face of power*. University of California press.
- Foucault, M. (1975). *Discipline and punish (The Birth of the Prison)* (N. Sarkhosh & A. Jahanideh, Trans.). Tehran: Ney Pub. (in Persian)

- Foucault, M. (1976). *Society Must Be Defended: Lectures at the Collège de France, 1975-1976* (R. Najafzadeh, Trans.). Tehran: Rokhdad.no Pub. (in Persian)
- Foucault, M. (1969). *Archeology of knowledge* (N. Sarkhosh & A. Jahanideh, Trans.). Tehran: Ney Pub. (in Persian)
- Foucault, M. (1993). Space, Power and Knowledge (Sh. Vaghfipour, Trans.). In S. During (Ed.), *The cultural studies reader* (pp. 205- 218). Tehran: elmi farhangi pub. (in persian)
- Hardt, M., & Negri, A. (2000). *Empire* (R. Najafzadeh, Trans.). Tehran: Ghasidehsara Pub. (in Persian)
- Healey, P. (2004). The Treatment of Space and Place in the New Strategic Spatial Planning in Europe. *International Journal of Urban and Regional Research*, 28(1), 45-67.
- Jorgensen, M., & Phillips, L. (2002). *Discourse analysis as theory and method* (H. Jalili, Trans.). Tehran: Ney Pub. (in Persian)
- Kalantari, A., & Taslimi Tehrani, R.. (2016). The critique and analysis of Foucault's book: "Society must be defended". *Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences*, 16(2), 123-142. (in persian)
- Lefebvre, H. (2003). *The urban revolution*. London: university of Minnesota press.
- Mahboobi Arani, H., & Jamali, A., (2020). Agamben and Foucault: Sovereignty and Power. *journal of knowledge*, 13(1), 195-215. (in persian)
- Miraftab, F. (2009). Insurgent Planning: Situating Radical Planning in the Global South. *Planning Theory*, 8(1), 32-50.
- Najafzadeh, R. (2015). Bio-power in political thought of Foucault, Agamben and Negri: from disciplinary society to global Societies of Control. *Contemporary Political Studies*, 5(4), 149-172. (in Persian)
- Philo, C. (2000). Foucault's geography (M. Abdullahzadeh, Trans.). In M. Crang & N. J. Thrift, *Thinking Space* (pp. 257- 294). Tehran: cultural research bureau Pub. (in persian)
- Said, E. (2003). Orientalism. In B. Ashcroft, G. Griffiths & H. Tiffin (eds.), *The Post-Colonial Studies Reader* (pp. 87-91). Taylor & Francis.
- Sarrafi, M., Tavakolinia, J., & Chamani Moghaddam, M. (2016). Examining the Role of Governmental Implicit Goals in Iranian Urban Planning. *Soffeh*, 25(2), 71-88. (in persian)
- Sharifzadegan, M., & Nedayi Tousi, S. (2015). *Qualitive research methods in development planning*. Tehran: Shahid Beheshti pub. (in persian)
- Soja, E. (1993). History: Geography: Modernity (Sh. Vaghfipour, Trans.). In S. During (Ed.), *The cultural studies reader* (pp. 227- 252). Tehran: elmi farhangi pub. (in persian)
- Watson, V. (2016). Shifting Approaches to Planning Theory: Global North and South. *Urban Planning*, 1(4), 32-41.
- Yiftachel, O. (1989). Towards a new typology of urban planning theories. *Environment and Planning B*, 16(1), 23-39.